

عقیده یک نفر ژاپنی در خصوص راه نجات

نوشته: پولس کنمری

۱ مقدمه مترجم

۲ مقدمه

• دعا

• الف – با مسیحیت

• علت کم بودن مسیحی در ژاپن

• مقصود اصلی وعظ

• حقیقت کامل در یک وعظ

• دفعه ثانی تشریف نیاورید

۵ فصل اول: راجع به خدا

• کتاب مقدس یگانه کتاب مسیحیان است

• مملکت هشت میلیون خدا

• عقیده مسیحیان نسبت به خدا

• عقیده ژاپنی‌ها راجع به خدا

• همه خداها اسم دارند

• خدای رعد

• عبادت اجرام سماوی

• رب النوع روباه و غیره

• اوهام کنونی

• انحصار معابد

• شغل خداسازی

• خدای چوبی نزد وحشی‌ها

• تاریکی و جهالت

• یک آفتاب، یک خدا

• متحدالشکل بودن انسان

• خدا پدر ماست

۱۳ فصل دوم: راجع به گناه

• گناه چیست

• تخم و جوجه

• نقص قوانین مملکتی

• فحشا و معصیت آن

• دزدی

• قتل

• تعالیم اخلاقی بت‌پرستان دارای یک جنبه است

• قتل به واسطه الكل

• درب دخول مسیحیت

• گناه چرا موحد و مهلك است

• تنبیه آسمانی

• تطبیق دنیا و آخرت

• عمر چون مسافرت دریاست

- تخت قضاوت
- جهنم

فصل سوم: راجع به نجات ۲۳

- نجات چیست
- عوض
- مسیح فدیۀ بشر می باشد
- معاهده خون
- روح فداکاری
- قدرت صلیب
- دکتر یوسف نی شی ما
- مربی حقیقی
- صلیب و دار
- توبه
- برای مسیح تصمیم بگیرید

این مجموعه مختصر که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد ترجمه نطق یک نفر واعظ ژاپنی است معروف به (پولس کنمری). پولس کنمری یکی از آن اشخاصی است که علاقه و دلبستگی کاملی به عقیده خود داشته و برای این که سایرین را هم از شادی و لذایذ خود سهیم و شریک سازد جدیت می‌کند که خلاصه و زبده عقیده خود را به تمام اهالی ژاپن برساند. کنمری در طفولیت که در مدرسه مشغول تحصیل بود به هدایت یک نفره انگلیسی معروف به کاپیتان جنیز^۱ به این طریق راستی و سر منزل سلامتی راهنمایی گردید و با یک عده از رفقاییش که در این شرافت با او شریک بودند متعهد شدند که تمام عمر خود را برای پیشرفت و انتشار عقیده خود صرف نمایند. کنمری در اوان جوانی گاهی در مدرسه به شغل معلمی به سر برد و زمانی در اطراف و اکناف مملکت ژاپن مسافرت نموده و راجع به مسایل اجتماعی از قبیل سیاست، تجارت، اخلاق و غیره صحبت می‌نمود، ولی بعد از مدتی تغییرات کلی در سبک فکر و طرز رفتار او پیدا گردید.

کنمری چنین عقیده پیدا نمود که اصلاح روحيات برای اهالی ژاپن مقدم بر همه چیز است. از آنجایی که این شخص رسوخ کامل به صحت عقیده خود دارد و تصور می‌کند یگانه راه نجات و شفای روحانی انسانی به وسیله آن خواهد بود بنیاد و اساس این عقیده گران بها را خلاصه نموده و در یک وعظ که سه ساعت طول می‌کشد گنجاینده است. این صحبت به طوری ساده و قابل فهم است که عموم شنوندگان می‌توانند به خوبی از جزئیات آن مطلع شوند. می‌گویند بعد از اتمام و تهیه این وعظ تمام آن را برای یک نفر از شاگردان مدرسه ابتدایی خوانده است و هر نکته را که او نفهمیده عوض نموده و تغییر داده است. با اینکه شصت و سه سال از عمر پولس کنمری می‌گذرد باز همیشه در شهرها و قصبات ژاپن مسافرت می‌نماید و در هر جا چند شبی توقف نموده و هر شب برای عده‌ای از اهالی آن شهر یا ده وعظ می‌کند و یک موضوع مخصوص را که همین مطلب باشد ذکر می‌نماید. در ابتدا نطق خود به حضار مجلس می‌گوید که شب آتیه هم صحبت خواهد نمود و موضوع مذاکره یکی است. پس خواهش می‌نماید که خودشان به مجلس تشریف نیاورند، بلکه دوستان و رفقای خود را برای شنیدن به آن محل بفرستند.

به موجب خبری که یکی از روزنامه‌های آمریکایی جدیداً نوشته جناب پولس کنمری متجاوز از هزار مرتبه این نطق خود را تکرار نموده و بیش از یک میلیون نفر وعظ او را شنیده‌اند. از این عده ۷۵ هزار نفر پیرو عقیده این شخص شده و گفتار او یک صفحه جدیدی به تاریخ زندگانی آنها گشوده است. به علاوه نکات مهم و مطالب عالی که از ابتدا تا انتهای این نطق به نظر می‌رسد برای ایرانی‌ها که از اخلاق و عادات ژاپنی‌ها بی‌اطلاع هستند یک حلاوت و تازگی مخصوص دارد. عموم امثالی که در این کتاب ذکر شده از مثل‌هایی است که در ژاپن خیلی معمول است. امید است عموم فارسی‌زبانان که قادر به خواندن هستند به خواندن این رساله موفق شوند. باشد که حقایق افکار این شخص ژاپنی بر آنها نیز مؤثر شده و آن را سر مشق و عاید زندگانی خود سازند.

این سالن تئاتر که محل تفریح و انبساط است امشب به یک عبادتگاه مسیحی تبدیل یافته و در عوض نمایش یک انجمن مذهبی تشکیل داده می‌شود. البته می‌دانید مرسوم ما مسیحی‌ها این است که قبل از شروع به این نوع مجالس به درگاه خدای خود دعا می‌نماییم. خدا در همه جا حاضر و ناظر است. امشب در این مجلس حضور دارد. در این موقع که ما بندگان به درگاه او جل و علا دعا می‌نماییم و برکات او را برای این جمع مسألت می‌کنیم. تمنا دارم همگی شما آرام گرفته یا این که به آهستگی با بنده در دعا مساعدت فرمایید یا خود را به حالت شخص دعا کننده بیرون بیاورید، دعا کنیم.

دعا

خدای قادر مطلق خالق آسمان و زمین، به درگاه اقدس شکر که امشب این جمع کثیر را در این محل مجتمع فرموده که از لبان غلام ناچیز خود کلمات حیرت‌بخش انجیل بشارت عیسی مسیح را بشنوند. پدر آسمانی ما از درگاه رحمت استدعا می‌کنیم که به این عبد معرفت و قوت ملکونی و آسمانی عنایت فرمایی که قادر باشد از روی صحت و طریق مؤثر انجیل مسیح را در آن حالت سادگی و بی‌آلایشی که دارد به حضار معرفی نماید. خداوند، این عبد را کمک فرما که با کمال حریت و بدون ترس، حقایق واضح تو را به محتاجین ابلاغ نماید. روح مقدس خود را بر این جمع نثار فرما و در این لحظه گوش‌های روحانی آنها را باز نما که نه فقط صدای انسانی بلکه ندای خدایی را بشنوند. چشمان روحانی آنها را باز فرما که به علاوه اشیای طبیعی که با چشم ظاهری دیده می‌شود اشیای غیرطبیعی و نامریی را مشاهده کنند. باشد که قلوب آنها باز شود، نور آسمانی باید و بدان وسیله منور و تابان بشود تا درک نمایند که در نظر خدا گناهکار و خاطی هستند. بدین جهت از جرایم خود مشمئز و ملزم گردیده به جانب صلیب مسیح منجی عالم مجذوب گردند. ای پدر، عطا فرما که این مردم بدانند جز تو خدایی نیست و تو هستی یگانه خدای ازلی و ابدی. خود را به اینها ظاهر فرما که جلال تو را دیده و نجات یابند همه این چیزها را می‌طلیم به نام همین عیسای خداوند آمین.

الف - با مسیحیت

دوستان من مطلبی که امشب می‌خواهم به عرض برسانم این است: مسیحیت چیست؟ یا به کلام دیگر حقیقت مذهب مسیح کدام است؟ گمان دارم که عده‌ای مسیحی در مجلس حضور دارند و بسیاری هم هستند که کم و بیش از مذهب مسیح اطلاع حاصل کرده‌اند، ولی بدون شک عده کثیری تاکنون از تعالیم این دین بزرگ خبری ندارند و امشب اولین دفعه‌ای است که یک موعظه درباره مسیح استماع می‌فرمایند. مقدمه معروض می‌دارم که مخاطب من این آقایان هستند که اخیراً ذکر شد، زیرا می‌خواهم امشب در خصوص اصول مسیحیت یا به عبارت آخری الف بای دین مسیح صحبت نمایم. از این نقطه نظر عرایض من برای بسیاری از حضار جالب توجه نبوده و تازگی ندارد و می‌ترسم طرف توجه آنان واقع نشود با این تفصیل گمان می‌کنم این موضوع که به عرض می‌رسانم حاوی تمام آیین مقدس مسیح است. مثل اینکه دانه بلوطی نماینده و شامل درخت بلوط است اگر حضار محترم اصول را به طور خوبی استنباط فرمایند می‌توانند تعالیم مذهب مسیح را فرا گیرند. برای کسانی که مایل هستند از مسیحیت اطلاع حاصل نمایند خیلی اهمیت دارد که مقدم بر همه چیز اطلاع روشنی از این حقایق اولیه داشته باشند امیدوارم لطف فرموده به عرایض من که در خصوص این اصول مسیحیت است گوش فرا خواهند داشت.

علت کم بودن مسیحی در ژاپن

همه شما می‌دانید که نسبت به سایر ادیان معتقدین به مسیح در مملکت ژاپن خیلی قلیل هستند روی هم رفته از کلیه اقسام پروتستان شاید صد هزار نفر مسیحی در ژاپن باشد و البته نسبت به کل جمعیت این مملکت، صد هزار نفر خیلی کم است. جمعیت کنونی ژاپن بالغ بر شصت میلیون است، بنابراین نسبت مسیحی‌ها به کلیه جمعیت این سرزمین مثل نسبت یک بر ششصد است. یکی از دلایل اولین و مهم قلت مسیحی در ژاپن این است که هنوز قسمت زیادی از اهالی موفق به داشتن انجیل یا این که شنیدن یک وعظ مسیحی نشده‌اند. اینها کتب مسیحیان را مطالعه نکرده‌اند و از مسیحیت خبر ندارند. این اشخاص جاهل به تعالیم مسیح هستند و ممکن نیست شخصی به مذهبی که از آن اطلاع ندارد معتقد گردد. بدون این که از حقایق مذهب مسیح مستحضر شوند چطور می‌شود ایمان آورند؟ جز این که یک نفر رفته و انجیل را برای آنها بیان نماید چگونه می‌توانند بفهمند؟ بدون شک این عدم اطلاع مردم از مذهب

مسیح علت کلی کناره گیری و ایمان نیاوردن آنها است و از این جهت است که مسیحی در ژاپن خیلی کم می باشد، اما جهات دیگری هم هست که مانع از ایمان آوردن هموطنان بنده به مسیح شده است.

اقرار نکردن اهالی ژاپن به مسیح نه تنها به واسطه عدم اطلاع بود، بلکه خوف آن داشتند که با یک مسیحی دوستی نمایند. این اشخاص از کودکی عادت کرده بودند که از دیانت عیسی تنفر نمایند و از همین نقطه نظر از تلفظ اسم مسیح هم اجتناب می نمودند. شاید اطلاع داشته باشید که قرن ها قبل از اعلام آزادی در (۱۸۶۸) ایمان و اعتقاد به مسیح اکیدا در این زمین قدغن بوده هر کسی اقرار و اعتراف به حضرت مسیح می کرد جاننش در خطر بود. موقعی که در نظر دارم که از طرف حکومت اعلان هایی به این مضمون به دیوارها چسبانیده بودند: «اقرار به دین خبیث عیسی اکیدا ممنوع است.» مکررا می دیدیم که صلیب مسیح را به امر حکومت لگدمال می نمایند (این عمل معروف به زیر پا نمودن عکس بود). مردم عکس عیسی را که بالای صلیب بود لگدمال می نمودند. این ایام خیلی مهم بود و در اعداد یکی از اعیاد بزرگ سالیانه محسوب می شد... اگر یک نفر از ما از گذاشتن پا بر بالای صلیب اجتناب می نمود، فوراً توقیف شده و محبوس می گردید... بعد از آزادی هم باز بسیاری از مسیحیان در نواحی مختلف این مملکت حبس بودند، البته جای تعجب نیست اگر اهالی ژاپن از اقرار به این مذهبی که این نوع منفور عامه واقع شده ترسان باشند. گرچه حال این نوع قوانین ظالمانه و وحشیانه در ژاپن وجود ندارد، ولی باز هم نظر به ممانعت دیرین نفرت عامه نسبت به مذهب مسیح ابراز می شود. پس ملاحظه می فرمایید که برای نسخ این عقاید باطل از میان مردم نهایت سعی لازم است تا آن که آنها را از حقیقت دیانت عیسای مسیح مطلع ساخت و به آنها مساعدت نمود که خود به شخصه از حقیقت ثابت آن مستحضر شوند.

مقصود اصلی وعظ

حالا من یک نفر مسیحی هستم و راجع به مسیحیت برای هموطنانم صحبت می کنم. قبلا این دیانت را من دوست نداشتم و چون سایر اهالی ژاپن تصور می نمودم که مذهب مسیح طریقی جعلی است و انتشار آن باعث بدبختی بزرگی برای هموطنان من خواهد شد عقیده بنده در آن تاریخ این بود که هر فرد ژاپنی باید به هر نحو شده از شیوع این دین جلوگیری نماید. بعد از آن که از روی حقیقت تعالیم و وعظ مسیحیان را گوش نمودم و کتاب مقدس را با دقت مطالعه کردم بدین نتیجه نایل شدم که مسیحیت نه فقط آیین خوبی است، بلکه نیکوترین ادیان است. مسیحیت یگانه آیین حق عالم است و انتشار آن در مملکت ژاپن به علاوه فایده از لوازم فوری و حتمی است. بدون تعالیم عالی مسیح هیچ مملکتی متمدن و مقتدر و صحیح العمل نخواهد شد. بدیهی است چون شخص یک موضوع مفید را برای هموطنانش کشف می نماید مکلف است که آن مسأله را به معرض اطلاع عامه برساند و ابنای مملکت را در فواید و محاسن آن شریک سازد بالعکس اگر بداند چیزی مضر به حال ملت است وظیفه دار است که آنها را مطلع و هوشیار گرداند. در هر صورت وطن دوست حقیقی کسی است که اطلاعات و عقاید خود را خواه خوب خواه بد در معرض افکار عامه بگذارد.

آقایان محترم، برای پیروی به همین قاعده است که من تبلیغ دیانت عیسی را نصب العین خود ساخته ام. من برای منافع شخصی وعظ نمی کنم. یگانه مقصودم از صحبت امشب این است که افکار شما را حاضر نمایم تا مذهب مسیح را امتحان فرمایید، از حقایق عالی آن مستحضر شوید و برای نجات و فلاح خود آن را قبول کنید. بنده جز این منظوری ندارم. بعد از شنیدن این مطلب اگر در حقیقت احساس می کنید حقایق آن غیر قابل انکار است و در صحت آن شبهه ای ندارید تقاضا می کنم بدون فوت وقت عیسی را قبول نموده و مسیحی شوید، البته اگر در شما اثری نکرد و هنوز در تردید هستید کسی شما را مجبور به قبول آن نخواهد کرد. هر کس در قبول و انکار این عطیه الهی آزاد و مطلق العنان می باشد، ولی اگر شخصی کاملاً از درستی و صحت این دیانت قانع شد و باز برای بعضی پیشامدهای سوء در تردید بود این خیال را جز جین چیز دیگری نمی توان نام نهاد. البته گفته آن دانشمند بزرگ ژاپن را در نظر دارید که می گوید: «هر کس به اوامر وجدان و عقل خود اطاعت نکند جبون و کم دل است.» دوستان عزیز، بنده مکلف هستم که حقیقت مسیحیت را امشب برای شما بیان کنم و کوشش کنم که آن را در ذهن شما جای دهم شما باید در قبول و انکار آن یک تصمیم هوشیارانه قطعی بگیرید.

حقیقت کامل در یک وعظ

محض تکمیل این قصد لازم است از طریق معمولی وعظ خارج شویم معمولاً راجع به یک مطلبی با قسمتی از این

مذهب بزرگ در یک مجلس صحبت می‌نماییم. ممکن است در خصوص محبت خدا گفتگو کنم. روز دیگر راستی و عدالت خدا را مورد مذاکره قرار دهم. پس اگر شما فقط یک دفعه روز یک شنبه به مجلس ما تشریف بیاورید یک مطلب یا این که یک طرف مسیحیت را یاد می‌گیرید، ولی اگر مرتباً به کلیسا بیایید بعد از شنیدن چند وعظ ممکن است اطلاع کامل در خصوص آن به دست بیاورید. قصدم این است که کلیه حقیقت مذهب مسیح را امشب به عرض شما برسانم و کوشش می‌کنم مجموع حقایق را در یک وعظ خلاصه نموده و شما را از آن مستحضر کنم تا این که پس از اطلاع کامل تصمیم آخری خود را در این موضع اتخاذ نمایید. اگر شما بخواهید بدن انسان را برای جمعی تشریح بنمایید فقط به ذکر دست و پا قناعت نمی‌کنید یا این که دست و پا از اعضای مهم بدن هستند باز شامل تمام بدن نیستند ممکن است ساختمان دست و پا را به خوبی تشریح کنید، لیکن باز ترکیب بدن انسان را به حضار معرفی ننموده باشید. برای اطلاع حضار و شنوندان باید تمام بدن را از سر تا به پا یک دفعه به آنها بنمایید و باید بفهمانید که سر انسانی یک مجموعه مدوری است که بالای گردن و تنه قرار گرفته دست‌ها در پهلوی بدن آویزان و پاها حامل کلیه بدن هستند بعد از این شرح حضار از ترکیب بدن انسان مطلع می‌گردند. من هم می‌خواهم امشب مسیحیت را از سر تا پا در یک نگاه طولانی به آقایان محترم معرفی نمایم.

دفعه ثانی تشریف بیاورید

قبل از شروع خواهشی از تمام آقایان می‌نمایم. در هر حال که این وعظ را می‌کنم همین درخواست را از حضار می‌نمایم. لطفاً در بین صحبت از مجلس خارج نشوید حالا برای شنیدن وعظ بنده تشریف آورده‌اید لطف فرموده تا آخر مجلس بمانید. اگر قبل از خاتمه عرایض من تشریف ببرید نه فقط چیزی درک نخواید فرمود، بلکه ترس آن می‌رود که مطلب را برعکس استنباط نمایید. چون قسمت آخر موضوع عمده‌ای است که در آن روح و اصل مسیحیت را بیان می‌نمایم و فوق‌العاده اهمیت دارد اگر قسمت آخر را نشنوید جسد زنده مسیحیت را به دست نیاورده‌اید، چون بدون آن مذهب مسیح مانند بدن بی‌روح است. اگر مطلب مرا تا به آخر بشنوید از اساس مذهب اطلاع خوبی به دست می‌آورید، البته در یک شب بنده نمی‌توانم مشروحا در خصوص مسایل عمیق مسیحیت صحبت نماید، لیکن امیدوارم طوری شما را مطلع نمایم که مثل شخصی باشید که در هواپیما نشسته منظره شهری را تماشا می‌کند.

مطلب دیگر که می‌خواهم عرض کنم این است: فردا شب هم در این محل وعظ می‌نمایم، اما مطلب همین است که امشب عرض خواهم نمود. پس آقایانی که عرایض مرا می‌شنوند لزومی ندارد دفعه دیگر بیایند یک دفعه شنیدن کفایت است. عده کثیری نتوانسته‌اند امشب به این مجلس بیایند و تا به حال هم یک وعظ مسیحی نشنیده‌اید. شاید عده‌ای از خانواده رفقای شما باشند. بنده تمنا دارم فردا شب آنها را به این مجلس بفرستید یا این که همراه خودتان بیاورید که بشارت انجیل مسیح را بشنوند. بنده آرزومند هستم که تمام هموطنان من فرصت شنیدن را داشته باشند. هر یک از آقایان که مایل هستند همین وعظ را در ثانی بشوند فردا شب به همین محل تشریف بیاورند کسی از آمدن جلوگیری نمی‌کند.

کتاب مقدس یگانه کتاب مسیحیان است

دوستان من این است کتاب مقدس یگانه کتاب مسیحیان و جز این کتاب صحیفه مذهبی دیگری ندارند. کتب متعدده در خصوص مسیحیت نوشته شده لیکن اگر از بنده پرسید کتاب مسیحیان کدام است می گویم این کتاب است و جز این نیست. این کتاب دارای دو قسمت است، عهد عتیق که قبل از حضرت مسیح نوشته شده و عهد جدید که بعد از آن حضرت به رشته تحریر آمده است. کتاب مقدس شامل ۶۶ کتاب است، ۳۹ کتاب در عهد عتیق و ۲۷ کتاب در عهد جدید... کسانی که برای دفعه اول کتاب مقدس را مطالعه کنند گمان می کنم بهتر آن است عهد جدید خاصه اناجیل اربعه را که شرح حیات و زندگانی مسیح است بخوانند. این کتاب مانند صحیفه کنفوسیوس و فلسفیس مشکل نیست. کتاب مقدس به یک سبک آسان و ساده نوشته شده است. قیمت این کتاب هم خیلی گران نیست، زیرا این کتاب را با کمتر از سه قران می توان خرید و قیمت یک جلد عهد جدید ده شاهی است. با داشتن سه قران یک نفر می تواند کتاب مقدس را بخرد و با جزیی سواد می تواند آن را بخواند.

برای تحصیل و کسب اطلاع طریقی آسان تر از مسیحیت وجود ندارد. امیدوارم همگی شما کتاب مقدس را ابتیاع نموده و آن را به دقت مطالعه خواهید فرمود تا این که اطلاع از آن حاصل نمایید. چیزی که هست خواندن کتاب مقدس کار آسانی نیست. این کتاب بنده ۱۲۲ صفحه دارد و مطالعه کتابی به این حجم کار مشکلی است. البته برای بنده هم ممکن نیست تمام کتاب مقدس را برای شما شرح دهم و خوشبختانه لزومی هم ندارد برای فهمیدن مسیحیت این کار را متحمل شویم. راه آسان تری هم برای رسیدن به مقصود فراهم است. من این کتاب آسمانی را مکراراً خوانده به دقت تحصیل نموده ام. سه نکته خیلی مهم در کتاب مقدس مصرح است که تمام تعالیم آن راجع به آن سه موضوع است. این است که سه اصل مهم:

۱- خدا

۲- گناه

۳- نجات

کلیه تعالیم این کتاب راجع به این سه حقایق اصلی است، پس به مجرد این که این سه رکن عظیم را استنباط فرمودید درک سایر تعالیم آسان و سهل می شود. کسانی که می خواهند از مسیحیت اطلاع حاصل نمایند باید این حقایق اصلی را تحصیل کنند. اکنون هر یک از این سه را به ترتیب شرح می دهم.

مملکت هشت میلیون خدا

مبحث اول در خصوص خدا است. پس ابتدا در خصوص اول جل و علا صحبت نمایم. وقتی که بنده عرض می کنم در خصوص خدا باید صحت نمایم بسیاری هستند که می گویند ما خدایان را می شناسیم. امکان ندارد یک نفر ژاپنی خدایان را نشناسد، چون مملکت ژاپن زمین خدایان است. ما هشت میلیون خدا در این مملکت داریم و در هر خانه یک محل مخصوصی برای مقام خدایان خود مهیا کرده ایم. ما در قصبه ها و دهات خدایان مستحفظ داریم. بیشتر از این چه لازم است شناسایی در حق خدا پیدا کنیم در صورتی که هر یک از ما خدایان را می شناسیم و عبادت می کنیم؟ اگر راجع به خدایان است هیچ لزومی دارد برای شنیدن آن به محافل مسیحی ها قدم بگذاریم.

اغلب از اختراعات ممالک غرب را از قبیل خط آهن، کشتی بخار، تلفن و غیره برای خود چون نداشتیم اقتباس نموده ایم، ولی دیگر چه لازم است خدا از مغرب وارد کنیم در صورتی که خودمان به حد کامل بلکه بیش از احتیاج در ژاپن داریم. این ایرادی است که اغلب ژاپنی ها در خصوص خدا می نمایند... راست است که تمام ژاپنی ها از طفولیت اقرار به خدایان می نمایند. بنده خودم یک نفر ژاپنی هستم غریبه نمی باشم. در خانه پدرم ما طاقچه پر از خدایان داشتیم. در شهر ما یک معبد خدای حافظ بود. بنده می دانم ژاپن مملکت هشت میلیون خدا است. پس من به شخصه در ایام طفولیت یکی از عبادت کنندگان صمیمی خدایان بودم. خدای مخصوص من خدای نوشتن بود. تاج فایلی ما

یک شکوفه گوجه بود، زیرا همچنان که می‌دانید شکوفه گوجه تاج خدای نوشتن است. ما عادت داشتیم که بگوییم با خدای نوشتن خویشی داریم. در صمیمت نسبت به خدایان اجدادی بنده ذره‌ای کمتر از شما نبودم. با وجود این تفصیل خدایانی که ما ژاپنی‌ها می‌پرستیم به کلی از خدای مسیحیان متفاوت است. بنده جدیت می‌کنم این فرق را به طور وضوح بیان نمایم...

عقیده مسیحیان نسبت به خدا

حالا بینم عقیده مسیحیان نسبت به خدا چیست. مسیحیان تعلیم می‌دهند که خدا یکی است و دو تا نیست. اگر سؤال فرمایید این خدای یگانه کیست؟ جواب می‌گویند خدای واحد حقیقی که ما مسیحیان عبادت می‌نماییم پروردگاری است که آسمان و زمین را آفریده و کلیه اشیا را به وجود آورده و خدای خالق عالمیان است. مقصود بنده از آسمان در این موقع اجرام سماوی است مانند آفتاب، ماه، ستارگان و بالاخره کلیه ابدان سماوی که خدا به وجود آورده است و معلوم است مقصود از زمین همین کره خالی است که ما در آن زندگانی و نشو و نما می‌نماییم. غرض از اشیا حیوانات، نباتات، طیور و اشجاری است که در روی زمین پیدا می‌شود. انسان اشرف مخلوقات و سر حلقه موجودات است. مسیحی‌ها می‌گویند کلیه اشیا در آسمان و زمین در بدو خلقت به امر حضرت حق به وجود آمده است. در تمام عالم چیزی یافت نمی‌شود که بدون اراده خدای قادر به وجود آید. این عمارت را که می‌بینید به خودی خود بنا نشده بلکه او را ساخته‌اند. کی و چه کسی آن را بنا نموده است؟ بدیهی است بنا دیوارها و اطاق‌های آن را بنا کرده و نجار خود و بدون اراده صانعی ساخته نگردید است، بلکه باید بانی و معمار قادر و قابلی داشته باشد و آن خدای ذوالجلال می‌باشد. خالق عالم باید بیش از یکی نباشد. ممکن نیست این دنیا بیشتر از یک خالق داشته باشد. این است عقیده ما راجع به خدا.

عقیده ژاپنی‌ها راجع به خدا

اگر این دو عقیده را تطبیق و مطالعه نمایم به خوبی تفاوت خدایانی که ژاپنی‌ها می‌پرستند و خدایی که مسیحیان بر حسب تعالیم انجیل عبادت می‌کنند مکشوف می‌گردد. در نظر داشته باشید وقتی که بنده خدایان ژاپنی را به عرض می‌رسانم تجربیات شخصی خودم را بیان می‌کنم، چون از ایام طفولیت من معتقد به این خدایان بودم پس معلوم است گفتار سایرین را مدرک قرار نمی‌دهم، بلکه تجربیات و اطلاعات شخصی را ذکر می‌نمایم.

همه خداها اسم دارند

اهالی ژاپنی به کثرت خدایان خود مباهات می‌نمایند و به داشتن هشت میلیون خدا در این ملک افتخار می‌کنند. این خود تفاوت مهمی است مابین اعتقاد به چند خدا و اقرار به یک خدا. خدایان ژاپنی‌ها هر یک اسم مخصوصی دارند. همچنان که شخص بدون اسم پیدا نمی‌شود هیچ خدای بی اسم هم در این مملکت وجود ندارد. اگر شما به شهری بروید و بگویید یک نفر را می‌خواهم و اسم آن را ندانید کسی به شما جواب نخواهد داد، ممکن نیست کسی بدون اسم در آن شهر پیدا شود. باید جویای شخصی باشید که اسم مخصوص دارد و همین‌طور اگر در ژاپن بگویید خدا هیچ کس قصد شما را متوجه نمی‌شود و نمی‌داند از کدام خدا صحبت می‌کنید. باید اسم خدایی را که می‌خواهید ذکر کنید، مثلاً خدای آفتاب، خدای کوه، خدای باد، خدای آب، خدای آتش، خدای زمین و غیره.

اعتقاد ما ژاپنی‌ها این است که هر قسمتی از این دنیا با خدای جداگانه اداره و حکومت می‌شود همچنان که هر ایالتی از این مملکت حکمران خود را دارد. علاوه بر این، اهالی هر قصبه و ده خدایان مستحفظ مخصوصی برای حفاظت خود دارند. خدای مستحفظ شهر من خدای آتش بود. سالی یک مرتبه به افتخار او جشنی می‌گرفتیم. تمام آن روز اهل شهر چوب می‌آوردند، در جلو معبد توده می‌کردند. آن را از اول غروب آتش زده تا صبح می‌سوخت. وقتی که تمام چوب‌ها سوخته و آتش مشتعلی تهیه می‌گردید واعظانی که تمام شب را با شمشیر برهنه در یک دست و زنگی در دست دیگر مشغول رقص بودند از پله‌های معبد پایین آمده در روی آن آتش راه می‌رفتند و پای آنها نمی‌سوخت. ناظرین این را معجزه تصور می‌نمودند و جمعیت زیادی برای مشاهده این عمل معجزه‌نما از هر طرف می‌آمدند. پس از این که رهبانان چند مرتبه میان آتش می‌دویدند گروه تماشاچی‌ها به میان آتش دویده و آن را با خاک یکسان می‌نمودند، به این امید که از این عمل نفی عاید آنها خواهد شد. خاکستر آن آتش را مردم جمع کرده به همراه خود می‌بردند و عقیده داشتند آن خاک دواي بسیاری از امراض مزمن است.

خدای رعد

در زمان طفولیت ما تصور می‌کردیم رعد خدایی مهیب و ترسناک است. وقتی که غرش رعد را می‌شنیدیم خیال می‌کردیم خدای بعد به خشم اندر است و لگد بر آسمان می‌زند و این صدای مهیب حادث می‌گردد. به ما گفته بودند برق آتش چشمان خدای رعد است که در حال غضب بر شیربران می‌نگرد. در این نوع مواقع ما فرار کرده در زیر تله پشه‌گیری مخفی می‌شدیم، چون برای ما گفته بودند در زیر آن به ما دسترسی پیدا نمی‌کند و اگر بالای آن دام پشه‌گیری بیفتد چون خیلی سبک نرم است در آن محصور شده و بر شخصی که پنهان شده است ضرر نمی‌رساند.

گاهی یک بیچاره را در مزرعه برق می‌زد مردم می‌گفتند این شخص باید آدم بدی باشد، چون خدای رعد از اعمال او اوقات تلخ شده او را تنبیه نموده است. در آن موقع ما تعجب می‌کردیم که اگر خدای رعد به زمین آمده است چطور در ثانی به آسمان بالا رفته با این که نردبانی از زمین به آسمان متصل نشده است. به ما می‌گفتند خدای رعد احتیاجی به نردبان ندارد، چون که قادر است به اشجار بلند بالا رفته بعد به آسمان برگردد. آن درخت صنوبر را تماشا کنید تا ببینید خدای رعد چگونه به آسمان بالا رفت. وقتی که به آنجا می‌رفتیم درخت را سر تا به پا شکافته می‌دیدیم. به ما می‌گفتند این کار خدای رعد است. بلی، خدای رعد یکی از مهم‌ترین خدایان این مملکت به شمار می‌رفت. عکس خدای رعد شبیه به یک شیطان سیاهی بود که با تمام قوت طبل می‌نواخت. ما خیلی از خدای رعد می‌ترسیدیم. حالا آتش چشم خدای رعد را برای روشن کردن خانه‌هایمان به کار می‌بریم. البته می‌دانید الکتریک همان برف کدایی است.

در زمان قدیم ما چراغ برق یا گاز حتی لامپ هم نداشتیم. بعضی از اطفال تصور می‌کنند ما همیشه لامپ داشته‌ایم، ولی چنین نیست. در زمان قدیم ما لامپ نداشتیم، لامپ را از اروپا آوردند. می‌دانید لامپ لغت ژاپنی نیست، کلمه انگلیسی است. تصور می‌فرمایید اجداد ما برای روشن نمودن خانه‌هایشان چه چیز به کار می‌بردند؟ چراغ قدیم ما عبارت از چراغ مخصوصی بود به این ترتیب که روغن بز را در بشقابی می‌ریختیم و چند فتیله اطراف آن گذاشته و بدین وسیله روشنایی خیلی ضعیفی حاصل می‌نمودیم. این چراغ در حقیقت چراغ خیلی بدی بوده است. وقتی که کتاب‌های ژاپنی را می‌خواندیم چندان اشکالی نداشته چون آنها با کلماتی بزرگ نوشته شده‌اند. لیکن چون شروع به خواندن زبان انگلیسی کردیم چشم ما خراب شد و نتیجه آن شد که مجبور شدیم عینک بگذاریم.

عبادت اجرام سماوی

پنج‌جاه سال قبل مملکت ما مانند چراغ‌های روغنی بی‌نور و تاریک بود. یک مدرسه صحیح قابل ذکر در تمام این مدت نداشتیم. یگانه مدرسه فقرا و متوسطین دبستان‌هایی بود که در آنها فقط خواندن و نوشتن یاد می‌گرفتند. مدارس هم تأسیس کرده بودند که زبان چینی تدریس می‌کردند، لیکن این مدارس مخصوص طبقه اول بود و متوسطین اجازه دخول نداشتند. غبار جهل و نادانی سرتاسر ژاپن را احاطه کرده بود. اوهام و خرافات در هر گوشه و کنار حکمفرمایی می‌کرد. می‌دانید که جهالت و اوهام با هم همقدم هستند. آفتاب عالمتاب که از افق مشرق سر بیرون می‌آورد ما به سجده افتاده کف‌زنان آن را پرستش می‌نمودیم و آن را آتش با افتخار می‌خواندیم. وقتی که ماه با شعاع سیم‌گون خود سطح زمین را منور می‌نمودیم ما به اسم خداوند و جاهت به عبادت آن قیام می‌کردیم. اطفال ماه را دوست داشتند و پرستش می‌نمودند. اغلب از ستارگان را خدایان خود تصور می‌کردیم. دو ستاره بزرگ که اطراف کهکشان هستند معبود و مسجود ما بودند. نماینده یکی زنی بود که بالای کارگاه نشسته بود و نماینده دیگری مردی که از گاوی توجه می‌کرد.

کهکشان را که در بین این دو ستاره قرار گرفته است رودخانه آسمان می‌خواندیم و عقیده ما بر این بود که این دو ستاره ربانی سالی یک مرتبه در یکی از روزهای تابستان می‌توانند به دیدار هم نایل شوند و اگر اتفاقاً در آن روز باران می‌بارید رود طغیان نموده عبور آنها غیر ممکن می‌شد، چون حرمان و جدایی این دو عاشق دلباخته بسی اسف‌انگیز است وظیفه مردم این بود به افتخار آنها جشن گرفته و مانع طغیان رودخانه گردند. پس عید بزرگی در آن روز برپا می‌نمودیم. شماها که به مدرسه می‌روید و هیأت تحیل می‌کنید به خوبی می‌دانید این آفتاب و ماه و سایر اجرام سماوی چه هستند البته لزومی ندارد بگویم آنها خدایان نیستند. همه کس حالا آن را می‌داند. وقتی که من بچه بودم اهالی ژاپن از هیأت و نجوم اطلاعی نداشتند. این علم را در مدارس چینی تدریس نمی‌کردند. فقط چیزی که یاد می‌گرفتیم تاریخ و ادبیات قدیم چینی بوده است.

به هیچ وجه علوم جدید از قبیل فیزیک و شیمی در آن مدارس تدریس نمی‌شد و از این جهت ما به کلی از آثار طبیعی دنیا بی‌خبر و جاهل بودیم. اگر به ماه نظر کنیم علامات و سایه‌های چند در سطح آن می‌بینیم. در زمان بچگی که از پیران و بزرگه‌ها آنها را استفسار می‌کردیم می‌گفتند آن خرگوش است که در میان ماه زندگی می‌نماید. حال هم در کتب قدیمی عکس ماه دیده می‌شود که خرگوش در میان آن مشغول دنبک زدن بود. مقداری از این قبیل مطالب مضحک راجع به اجرام سماوی به ما تعلیم داده و نه فقط ما را به عبادت آنها وامی‌داشتند، بلکه اشیای پست‌تر از آنها را هم معبود ما قرار می‌دادند.

رب‌النوع روباه و غیره

ما ژاپنی‌ها به علاوه اجرام سماوی روباه‌ها، سمورها و مارها را عبادت می‌نمودیم. مردم این مملکت روباهی را می‌پرستیدند که اسم او خداوند برنج بود. علما و دانشمندان را عقیده این بود که آن رب‌النوع روباه نیست، بلکه خدای زراعت برنج است که وجودش در ژاپن حایز بسی اهمیت است. عوام این تفاوت دقیق را حس نمی‌نمودند آنها روباه را به اسم رب‌النوع برنج ستایش می‌کردند. وقتی روباه کوچکی دیده می‌شد چندان اهمیت نمی‌دادیم، ولی موقعی که روباه بزرگی می‌آمد مردم احترام کرده می‌گفتند خدای برنج تشریف آورد ما باید غذای لذیذ یرای او تهیه نماییم. مردمان عوام لوبیای پخته و غیره حاضر نموده در مدخل سوراخ روبان می‌نهادند و آن حیوان در شب هنگام خروج آنها را می‌بلعید.

یکی از دوستان من اخلاص و صمیمیت را به اندازه‌ای رسانید که خانه‌ای در جنب سوراخ روبان بنا نموده شب را در آنجا به صبح آورد فقط به قصد این که با رب‌النوع برنج موافقت نماید. همین مردم جاهل خزندگان پت را از قبیل سوسمار و عقرب معبود خود قرار می‌دادند، اما ماها به این اندازه بی‌اطلاع و موهوم پرست نبودیم که برای عبادت این خزندان حاضر شویم. درخت قشنگی اگر در جنگل دیده می‌شد مردم می‌گفتند این درخت دارای یک روح مخصوصی است و بدین‌وسیله آن را زینت کردن ریسمان‌های چندی دور آن پیچیده و به اسم خدای درخت‌های کهن آن را می‌پرستیدند. راجع به این درخت‌های قوی هیکل افسانه شیرینی داشتند، می‌گفتند روح یک درخت بید بزرگ به شکل ماه‌رویی مجسم شده و به شخص امینی شوهر نمود. صخره‌های غریب‌الشکل که در کوه‌ها دیده می‌شد فوراً آن ریسمان مقدس دور آن بسته شده خدای خالی می‌گردید. بالاخره هر چه و هر چیز که در انظار قدری عجیب بود خدا خوانده می‌شد. حتی شنیدم در بعضی اماکن گاوها را هم عبادت می‌نمودند.

اوهام کنونی

تصور نفرمایید این قبیل اباطیل که شرح آن گذشت فقط مخصوص زمان قدیم بود و حالا که مردم به نسبت عالم گردیده‌اند نظیر آنها وجود ندارد. تعجب در این است که از قبیل آن اوهام، بلکه بدتر از پیش، باز رواج کاملی دارد. همه شما (اشی کاوا) دزد معروف ژاپن را می‌شناسید. حالا آن مرد طرار به مقام خدایی رسیده است. مردم او را پرستش می‌کنند. بنده تعجب می‌کنم این طور شخص سارق چطور خدایی خواهد بود. می‌گویند در سر قبر یک نفر از حیب‌برهای مشهور ژاپن همیشه بخور می‌سوزد. چه اشخاص کفیل مخارج این بخور می‌شوند؟ جیب‌برهای شهر توکیو این عمل را انجام می‌دهند. این جیب‌بر بزرگ خدای جیب‌برها است، آن دیگر خدای دزدها می‌باشد. موقعی که در جنوب در جزیره کیتو مسافرت می‌نمودم در یکی از معابد علم‌ها و علامت‌های زیادی دیدم. از یکی پرسیدم این چه خدایی است. از قراین باید خدای مشهوری باشد. جواب داد خدای قماربازان است تمام این علایم را قماربازان مملکت به عنوان تقدیمی اینجا ارسال داشته‌اند. آن شخص به من گفت اگر به این خدا ایمان داشته باشید در تمام بازی‌ها اعم از قمار و معامله کشتی یا جنگ غلبه خواهید کرد.

دوستان محترم، در خصوص این خدایان چه خیال می‌کنید؟ گمان می‌فرمایید این طور خداها، مثل خدای دزدها، خدای جیب‌برها، خدای قماربازها، وجود خارجی دارد؟ خیال این طور مسایل هم شرم‌آور خواهد بود. حقیقتاً غیرممکن است این طور خدایان در دنیا وجود داشته باشند. ادا امکان ندارد چنین خدایانی در جهان پیدا شود. چگونه ممکن است روباه‌ها، عقرب‌ها، درخت‌ها و صخره‌ها خدا شوند؟ آفتاب، ماه و ستاره چه قوه خدایی دارند؟ هیچ شخص با هوش به این طور چیزها عقیده نخواهد داشت. متأسفانه در این مملکت، حتی در این قرن نورانی، باز صدها هزار از مردم معتقد به این خدایان دروغی هستند. چرا؟ چون جاهل و بی‌علم می‌باشند و قادر بر درک حقایق این خدایان نیستند و نمی‌توانند درک این اوهام و خرافات را بنمایند و بعضی از هموسنان ما خیلی موهوم‌پرست هستند.

انحصار معابد

اوهام روزافزون بر عده خدایان افزوده و حکومت وقت را به حیرت انداخته که چگونه از دست این خداها خلاصی یابد. قوه حاکمه مملکت نمی‌تواند به طور وضوح به مردم بگوید اینهایی که شماها عبادت می‌نمایید خدایان جعلی هستند و مصلحت در این است که آنها را دور بیندازید. معلوم است حکومت نمی‌تواند چنین حکمی بکند. برای جلوگیری از شیوع و تکثیر خدایان حکومت دستوری برای اختلاط معابد داده است. در تعقیب این امر شهرها و دهات‌ها شروع به امتزاج معابد نموده‌اند و عده آنها را بی‌نهایت کم کرده‌اند. در یک محلی که بیشتر از هفتاد معبد و مذبح بود حالا به چهار مکان منحصر شده است... رب‌النوع‌های بیچاره که قبلا در معابد بزرگ سکنی داشتند حالا در جعبه‌های کوچکی جمع شده و ده بیست عدد آن به ردیف در حیاط جدید معبد چیده شده‌اند. اینها خیلی شبیه به خانه‌های کوچک فقرا و مساکین هستند. از دهقانی پرسیدم چرا به این خدایانی که سال‌ها عبادت و پرستش نموده‌اند چنین بی‌مهری می‌کنند؟ جواب داد: امروز مخارج زندگانی به طوری گران است که دهقانان فقیر قادر نیستند از عهده مخارج این همه معابد برآیند. گرچه برای خدایان خیلی سخت و نامناسب است که در این جاهای تنگ زندگانی کنند. لیکن برای مصالح مردم آنها را در این محل جدید منزل داده‌ایم.

بسیار خوب، البته این کار به منفعت و صلاح رعایا است، ولی آیا صلاح خداها هم مراعات شده است. گمان می‌کنید دهقانان از این رفتار راضی هستند. معلوم است اهل ده برای این امتزاج از خدایان اجازه نگرفته‌اند، بلکه مردم بدون صلاح و مشورت از خدایان این کار را کرده‌اند. اگر این اصنام خدایان حقیقی باشند آیا تصور می‌رود که از این کار راضی باشند. خانه‌های ما قصرهای ما هستند. هر کس مکلف است از قلعه خود محافظت نماید. اگر شخصی جبرا داخل خانه شما بشود و بدون رضایت شما را برده در خانه‌های محقری جای دهد، ممکن است شما بدون مقاومت به این کار تن دهید. شکی نیست با آن شخص منازعه می‌کنید، چون این خدایان با دهقانان ستیزه نمودند معلوم می‌شود که حیات و زندگی ندارند. آنها مصنوع انسان و نتیجه اوهام و خرافات او می‌باشند.

شغل خداسازی

در زمان ماضی و ایام کودکی ما به داشتن خدایان متعدد افتخار می‌نمودیم. شاید مملکتی در روی کره زمین نباشد که هشت میلیون خدا داشته باشد. ژاپن مملکت خدایان است. آری، ما در آن زمان به داشتن خدایان افتخار می‌نمودیم چون از سایر مالک اطلاعاتی نداشتیم. از موقعی که با دنیای متمدن رابطه یافته‌ایم این مباهات به موقع شده است. به ملت‌های دیگر توجه کنید ببینید آنها چند خدا دارند. اروپایی و آمریکایی فقط یک خدا را پرستش می‌نمایند، چون این ممالک مسیحی هستند. همان‌طوری که در مقدمه وعظ خود شرح دادم، مسیحی‌ها یک خدای واحد را عبادت می‌کنند. حالا به چینی‌ها و هندوها و طوایف و حتی آفریقا نظر اندازید ببینید آنها چند خدا دارند. هندوها بیشتر از سایرین اصنام دارند جمعیت کنونی هندوستان قریب به ۳۱۵ میلیون است، لیکن اگر از یک نفر هندو پرسید چند خدا دارید خواهد گفت ۳۳۰ میلیون. ملاحظه فرمایید تعداد خدایان از عده آدم‌ها بیشتر است. اگر ملل دنیا به کثرت اصنام خود فخر و مباهات نمایند ملت هندوستان مفتخرترین و با شوکت‌ترین ملل دنیا خواهد بود. شکی نیست ۸ میلیون خدایان ما با سیصد میلیون خدایان هندی نمی‌توانند طرفیت و رقابت نمایند.

چرا هندوها این قدر خدا دارند؟ به چه وسیله آنها را تمیز می‌کنند؟ هندوها خودشان صانع خدایانشان هستند. اگر مردم شروع به ساختن اصنام کنند بدیهی است این صنعت خداسازی تمامی نخواهد داشت. هر یک از سیصد میلیون نفر هندی اگر شروع به ساختن خدایان خود نمایند در آن واحد سیصد میلیون خدا به وجود می‌آید. گمان می‌کنم این شغل خداسازی فقط منحصر به هندوستان نباشد. در تمام دنیا در هر مملکتی که موحد نیستند و پرستش اصنام می‌نمایند این پیشه رواج دارد. مردم اشکال مختلف را از چوب و سنگ و فلز می‌تراشند و روی آنها طلا و نقره کشیده بعد در مقابل آنها زانو زده عبادت می‌کنند. بلی، شغل خداسازی کار خیلی آسان و ساده‌ای است.

مکررا از این بت‌پرستان پرسیده‌ایم چطور این مجسمه‌های چوبی و سنگی خدا می‌باشند. آیا ماهیت اینها از همان چوبی نیست که در بخاری می‌سوزانید یا از همان سنگ و فلزی نیست که خانه‌های خود را با آن بنا می‌کنید. این اشخاص جواب می‌دهند قبلا این مجسمه‌ها همان سنگ و فلز و چوب طبیعی بودند، لیکن حالا روح خدایی در آنها حلول کرده و دارای قوه خدایی شده‌اند. پس ما باید آنها را بپرستیم. از آنها سؤال می‌کنم روح خدا خودش میان این اشکال حلول کرده یا این که کسی او را به آنها انتقال داد. می‌گویند رهبانان این عمل انتقال را به انجام رسانیده‌اند.

خیلی خوب؟ این رهبانان چطور اشخاصی هستند؟ آیا آنها چون سایرین انسان ناقصی نمی‌باشند؟ آیا خدایان پست‌تر از مردم هستند؟ آیا روح خدایی به میل و اراده مردم به سنگ و چوب حلول می‌نمایند. خیال این قبیل مسایل هم خجلت‌آور است، اما کلیه بت‌ها به این ترتیب ساخته شده و بعد توسط صانعین خود پرستش می‌شوند. در هر محلی که مردم مشغول این شغل بی‌معنی خداسازی هستند تعجب در این است که به این خدایان ساخته شده خود ایمان هم دارند.

خدای چوبی نزد وحشی‌ها

اگر به ممالک وحشی‌ها عبور نمایم مسایل خوش‌مزه‌تر از خداسازی مشاهده خواهد نمود. مثلاً اگر شخصی به شکار برود و در راه چوبی پیدا کند آن برداشته به زمین فرو نموده و در جلو آن چوب زانو زده دعا می‌کند و جدا برای یافتن شکار درخواست می‌نماید. اگر اقبال صیادان یاری نود و شکاری پیدا کردند در مراجعت به خدای چوبین خود تعظیم نموده و بهترین قسمت شکار خود را به آن هدیه می‌کنند، اما اگر شکار به نیامد عصبانی شده و تمام تقصیر را به گردن خدای چوبین که صبح عبادت نمودند می‌گذارند. وقتی که چوب را می‌بینید که سرپا ایستاده است به آن حمله کرده و لگدمال می‌نمایند و گاهی بندی به آن بسته در جویی می‌اندازند و می‌گویند ما خدای خود را برای این که دعای ما را استجابت نموده است تنبیه نموده‌ایم. چه مساله عجیبی است؟ انسان خدای خود را برای عدم استجابت دعا تنبیه نماید. اگر قدری تفکر نمایید جهت را استنباط خواهید فرمود. این خدای چوبی را خود به شخصه ساخته و مخلوق او است. برای مزید اقبال این خدا را خلق نموده است. از این جهت قادر بر تنبیه او است.

این خدا مخلوق است در عوض این که خالق باشد و ضعیف است در عوض این که قوی باشد. این طور خدا مانند سگ شکارچی است، اگر صاحب خود را اطاعت نمود و خوب کار کرد مورد تحسین و نوازش ارباب واقع می‌شود و اگر برخلاف رفتار کند البته تنبیه می‌شود و کتک می‌خورد. ما این اشخاص را مسخره کرده و می‌گفتیم چقدر مضحک است کسی چوب خود را پرستش نماید، اما برخلاف من می‌گویم ما نمی‌توانیم و حق نداریم به آنها خنده نمایم چون که ما همین کار را کرده‌ایم. نمی‌دانم شما این کار را کرده‌اید یا خیر ولی من وقتی که جوان بودم کرارا آن را انجام داده‌ام. مثلاً وقتی که به محلی مسافرت می‌کردم که راه را درست بلد نبودم و اتفاقاً به سر دو راهی رسیده نمی‌دانستم کدام راه به مقصد می‌رسد، اول کوشش می‌کردم که راه را از یک نفر بلد استفسار نمایم و اگر کسی در راه نبود به ستون راه نظر می‌نمودم، اما اگر ستون هم نبود به این کر متشبه می‌شدم که چوبی را در وسط دو راه نصب می‌کردم و بعد چشم‌های خود را سته چوب را می‌انداختم و اگر به طرف راست افتاده بود می‌گفتم خدایان مرا به راه هدایت نموده‌اند.

اگر برحسب اتفاق چوبی یا عصایی همراه خود نداشتیم آب دهان بر دست چپ خود انداخته و با دو انگشت دست راست آن را می‌زدیم و گمان می‌کردم خدایان مرا امر می‌نمایند به طریقی که آب دهان افتاده است بروم. اکنون دقت نمایید که من یک خدای آب دهان یا خدای چوبی درست نموده‌ام. دوستان عزیز، چه فرقی است ما بین آن شخص وحشی و خدایی که من از آب دهان ساختم آیا هیچ فرقی موجود است؟ در هر محل و مکان جهالت مورث و موجد او هام است. اگر کتب قدیمه را مطالعه کنید حکایت اشخاصی را می‌خوانید که خدایان خود را برای این که دعای آنها را پذیرفته‌اند تنبیه نموده و چوب زده‌اند. طبیعت انسانی در هر کجا یکسان است و در تمام ممالک غیرمتمدن مردم صانع خدایان خود هستند و آن رب‌النوع‌ها فقط نماینده تفکرات آنها است. بدین جهت چند نوع خدایان خوب و بد، بلند و پست، قوی و ضعیف و رحیم و ظالم بر حسب میل خود به وجود آورده‌اند. چون جیب‌بر، قمارباز و دزد در این جهان پیدا می‌شود، پس خدای جیب‌برها، قماربازها و دزدها هم باید در دنیا باشد. چون زنان در دنیا زیاد هستند، خدای شهوت‌رانی هم باید باشد.

تاریکی و جهالت

حالات و افکار اشخاص غیرمتمدن شبیه به یک شب تاریک است. بسیاری از عوامل اعتقاد دارند که ارواح در شب ظاهر می‌شوند، لیکن در روز بیرون نمی‌آیند این اشخاص را عقیده بر این است که اجانین و ارواح در شب به حرکت می‌افتند و این خیال را طوری بر کله بچه‌ها فرو کرده‌اند که می‌ترسند در شب از خانه بیرون بروند مبادا با یکی از این کابوسی‌های موخس روبه‌رو شوند یا اینکه در زیر درخت بید شخص سفیدپوستی را با رنگ پریده و موهای ژولیده و دست‌های بلا اراده ملاقات کنند. اطفال با آن محیلات بچگانه گمان می‌کنند این اجسام مخوف فقط در شب به جولان

می آیند و چون لشگر تاریکی رو به هزیمت نهد و سفیده صبح طلوع نماید در اماکن خود مخفی می گردند و دنیا را از لوث وجود خود پاک می کنند. در مملکتی که سلطان علوم و معرفت حکمرانی ننماید جهات و بی علمی بر ساکنین آن دیار چیره می گردد و آنها را به هر نوع خدایان کاذب که سرشته طبع مردان عوام و بی اطلاع است معتقد می سازد. بالعکس اگر پرده جهات به یک سو افتد و آفتاب معرفت از افق افکار کودکانه طلوع نماید کلیه این اشکال موهومه بر طرف شده و عموم مردم یگانه خدای واحد حقیقی را عبادت خواهند نمود.

یک آفتاب، یک خدا

البته آن مثل مشهور را در نظر دارید که می گوید یک آفتاب در آسمان هست نه دو آفتاب، یک سلطان در هر ملک وجود دارند نه دو سلطان. در این حرفی نیست که این نیر اعظم که از شعاعش این کره خاکی منور می گردد بیشتر از یکی نیست. هیچ کس نمی گوید آفتاب ژاپن و آفتاب آمریکا. خورشید ژاپنی محیط ژاپن را روشن می سازد و آفتاب آمریکا در آمریکا طلوع می نماید. آیا کسی در این مجلس پیدا می شود که به این اندازه ساده لوح بوده و یک چنین مطلبی را اظهار نماید یا به خیال خود راه دهد که آفتاب ژاپن کروی است، ولی شاید خورشید سایر ممالک مثلث باشد؟ خیر! آفتابی که بر تمام زمین می درخشد یکی است و همان آفتاب حقیقی است. حالا که می دانید و یقین دارید این آفتاب جسمانی و مادی که دنیا را روشن می نماید جز یکی نیست، آیا معقول است که کسی بگوید آفتاب روحانی ما یعنی خدای عالمیان بیشتر از یکی است؟

حالا هم بعضی را عقیده بر این است که هر مملکتی و زمینی توسط یک خالق جداگانه خلق شده و هر کدام از طرف خدایان خود حکمرانی و محافظت می شوند. اینها را عقیده بر این است که ژاپن را خدای ژاپنی خلق نموده و او هم بر آن حکمرانی و سلطنت می نماید. از این جهت ما ژاپنی ها نباید جز خدای خود دیگری را عبادت نماییم. ساکنین سایر ممالک حق دارند به خدایان خود ایمان داشته باشند، ولی برای ژاپنی اعتقاد بر خدایان دیگران و کناره جویی از خدایان خود و اجداد خود برای مملکت بی نتیجه بوده و باعث بی احترامی اجداد می باشند. ژاپنی هایی که از مسیحیت اطلاع ندارند هنوز هم تصور می کنند اقطار دنیا با خدایان مختلف خلق شده و توسط آنها حمایت و حکومت می شوند و به عقیده اغلب تکلیف اهالی هر ملک این است که خدایان خود را محترم دارند و بر سایر خدایان اهمیت ندهند. برای اشخاص عوام خیلی طبیعی و آسان است که این نوع خیال ها را بنمایند، اما تصور می فرمایید در پرتو تمدن امروزه این نوع عقاید سست قابل توجه باشد؟

متحدالشکل بودن انسان

به ساختمان بدن انسانی توجه نمایید. آیا می توان گفت نژادهای مختلف دنیا را خدایان خلق نموده باشند؟ چطور ممکن است خدایان متعدده مردم را این طور هم شکل خلق نموده باشند؟ جمعیت کنونی دنیا قریب به ۱۷۰۰ میلیون است. به این جمع کثیر نظر نمایید و به ساختمان بدن آنها به دقت نگاه کنید. یقیناً به هیچ وجه تفاوتی دیده نمی شود. آری، ترکیب بدن انسانی در همه جا یکی است. بدیهی است تفاوت رنگ در میان نژادهای مختلف وجود دارد، بعضی سفید هستند و برخی سیاه و قسمتی زرد و قرمز، اما این تفاوت رنگ اختلاف خیلی جزئی بوده و اغلب به واسطه اثرات محیط و آب و هوا می باشد. به علاوه تفاوت رنگ نه فقط در میان نژادها مریی است، بلکه در میان یک نژاد هم موجود است. گمان می کنم آقایانی که در این مجلس حضور دارند نماینده ساکنین این شهر هستند. بنابراین وقتی بنده از بالای سکو به حضار نظر می کنم تفاوت معینی در رنگ بشره هر یک می بینم. بسیاری صورت های سفیدی دارند شبیه نژاد ایبض دنیا، اما متأسفانه اشکالی هم مشاهده می کنم که بسیاری به رنگ نژاد سیاهان دنیا هستند.

بلی اگر این قدر تفاوت میان مردمان خودمان پیدا کنیم معلوم است که در میان سایر نژادها هم در رنگ بشره تفاوت زیادی آشکار می شود، اما چیزی را که بنده اینجا دلیل همشکلی می دانم و می گویم رنگ صورت نیست، بلکه ساختمان بدن انسان است. مثلاً اگر در دنیا مسافرت نمایید مرد سه چشم یا سه پا پیدا نخواهید نمود. آیا هیچ طایفه شش انگشتی سراغ دارید؟ در یک مجلس وقتی که بنده این سؤال را کردم یکی از حضار فریاد کرد، بلی مردمان شش انگشت در دنیا هستند. بنده باز گفتم دوست من، این اشخاص کجا هستند. ممکن است منزل آنها را به من نشان دهید. جواب داد بلی! مردمان ناقص الخلقه شش انگشت دارند. این صحیح است، اما آنها را ناقص الخلقه گویند و در جزو اشخاص معمولی نیستند. در بین اشخاص معمولی مرد شش انگشت پیدا نمی شود. در تمام روی زمین انسان دو دست، دو پا، دو چشم و ده انگشت دارد. نه فقط اعضای خارجی اشخاص یکی است، بلکه عضوهای اندرونی هم یکی

چون دو شاخه درخت در جوانب سینه گسترده شده‌اند و قلب از طرف چپ آویزان می‌باشد، هیچ کس قلبش به استخوان پشت متصل نشده است. معده و جگر و کلیه در یک محل می‌باشند. پس کلیت انسان به یک شکل می‌باشد. همچنان که آلات آهنی که در یک قالب ریخته شوند به یک شکل خواهند بود ولو این که رنگ آنها متفاوت باشد. لیکن کلیه این فرق در رنگ است نه در ساختمان. حالا اگر به گفته بعضی‌ها خدایان متعدد در دنیا هستند و هر یک کوشش می‌کنند ملت خود را خلق نمایند، می‌شود گمان کرد که انسان را اینطور هم‌شکل خلق نموده باشند؟ آیا ممکن است گفت خدایان در بدو خلقت مجمع تشکیل داده و در خصوص آفرینش انسان مذاکره کرده‌اند و با کثرت آرا این ساختمان را تصویب کرده‌اند؟ ابتدا کار خلقت با مشورت درست نشده و اگر در حقیقت این خدایان متعدد هر یک بندگان خود را به میل خود خلق نموده بودند بدون شک باید اختلافی در ساختمان آنها پیدا شده باشد. اگر کسی ده تکه پارچه به ده نفر زن بدهد که از آنها لباس تهیه نمایند و بدون اطلاع از همدیگر مشغول کار شوند هیچ به عقل درست می‌آید که این البسه همه یک ریخت بشوند؟ به هیچ وجه ممکن نخواهد بود.

خدا پدر ماست

از کلیه این دلایل یک مسأله ثابت و مبرهن می‌شود و آن این است که آن خدایی که انسا را خلق نموده یکی است و بیشتر نمی‌باشد. دنیا بیش از یک خدا ندارد. این خالق متعال آفریننده (۱۷۰۰) میلیون جمعیت است. او عزوجل پدر حقیقی بنی نوع بشر می‌باشد. ما همه اطفال او هستیم، بدیهی است هر یک از ما والدین جسمانی داریم و آنها را دوست داشته احترام می‌نماییم، اما اینها فقط باعث تولد ما شده‌اند خالق ما نیستند. ما بین کلمه آفرینش و تولد فرق فراوان است. انسان به طفل نمی‌تواند روح بدهد. جز خدا کسی قادر یست روح به انسان بدهد. پس حضرت باری تعالی پدر همگی ما است. اگر کسی به والدین خود بی‌احترامی نماید مقصر و عاق والدین است. کسی که به والدین خود ناشکری کند در مملکت ما بزرگترین گناه را مرتکب شده است. بزرگترین تکالیف ما در دنیا احترام و حفظ احترام والدین است. این تکلیف از مرتفع‌ترین کوه‌ها رفع‌تر و از عمیق‌ترین دریاها گودتر است. پس اگر تکلیف ما نسبت به والدین جسمانی بلندتر از کوه‌ها است ناچار باید تکلیف ما نیست به خدای تعالی، پدر روحانی ما، بزرگتر از آسمان باشد و بنابراین ناسپاسی ما به خالق متعال بزرگترین گناهان است. ما افتخار می‌کنیم که اطفال خدا هستیم و حایز مقام اشرف مخلوقات می‌باشیم.

افتخار انسانی به دارایی دنیوی و شئونات انسانی نیست. البته آنها هم در جای خود خوب هستند، لیکن نداشتن دارایی و مقام و مرتبه و ضد آن از اهمیت واقعی ما نمی‌کاهد و ما را از درجه عالی انسان تنزل نمی‌دهد، افتخار و مباهات حقیقی ما آن است که به شکل خدا خلق شده‌ایم و اطفال او جل و علا هستیم. ایمان به ای خدای حقیقی و اطاعت و انقیاد به او چون به پدر مهربان و جدیت برای رسیدن به مقام فرزندى حق مقصود کلیه تعالیم و حکمت مسیح است. پس اگر خدا پدر مخلوقات است ما همه برادر و خواهر همدیگر می‌باشیم. فرقی ندارد از چه نژاد و تبعه کدام مملکت باشیم. در این صورت که ما در حقیقت برادران و خواهران روحانی هستیم چرا باید همدیگر را دوست نداشته و با هم به صلح و صفای کامل زندگانی نکنیم؟

دوستان عزیز من، این دو فلسفه حقیقی بزرگ، ابوت خدای تعالی و اخوت بشر، دو رکن اعظمی هستند که مسیحیت بر فراز آنان قرار گرفته. وقتی که از حضرت اعلی استفسار کردند بزرگترین حکم کدام است فرمود باید خدای قادر را با تمام روح و تمام قلب دوست داشت. این است اولین حکم مهم و بزرگ. دومی هم مثل آن است، «همسایه خود را مثل نفس خود دوست بدار». حالا ملاحظه می‌فرمایید که اگر تمام ساکنین دنیا در تحت لوای مسیحیت آیند و احکام خداوند ما مسیح را اطاعت کنند اوضاع کاملاً تغییر نموده صلح و شادی، صداقت و عدالت در دنیا حکمفرما خواهد شد.

گناه چیست

حالا شروع به دومین نکته وعظ خود می‌نمایم. قسمت اول راجع به خدا بود. این قسمت در خصوص گناه است. گناه دشمنی با خدا می‌باشد. مسیحیت تعلم می‌دهد و مدلل می‌کنند که همگی بنی نوع بشر، از زن و مرد کوچک و بزرگ، گناهکار هستیم. هیچ انسانی نیست که دچار لغزش نشده گناهی از او سر نزده باشد. یک نفر مرد بی‌گناه و صالح در دنیا پیدا نمی‌شود. وقتی که ما درباره موضوع این تعلیم، صحبت می‌کنیم بعضی به ما ایراد گرفته می‌گویند آیا من گناهکار هستم؟ تا به حال چه تقصیری کرده و از دیوار که بالا رفته‌ام؟ به چه دلیل و کدامین شاهد مرا مجرم می‌دانید؟ من در عمرم گرد بدی‌ها نگردیده و از اعمال زشت دوری جسته‌ام. چرا مرا به این اسم وحشتناک مسمی کرده و مقصرم می‌خوانید؟ این یک نوعی بی‌احترامی و توهین نسبت به شنوندگان است که وعاظ همیشه فریاد می‌کنند، گناهکار، گناهکار، گناهکار. این وعاظ طوری صحبت می‌نمایند که مثل این است رئیس محبس یا محبوسین و محکومین گفتگو می‌کند. بدون رو در بایستی من از این قسمت صحبت واعظین مسیحی بسیار بدم می‌آید و فوق‌العاده از شنیدنش مشمئز هستم. این آقایان وعاظ از پشت میز نطق و بالای منبر وعظ ما را تحقیر می‌کنند و مانند مقصری که در مقابل میز استنطاق حاضر شده بر ما می‌نگرند. این است که من از مجالس مسیحی‌ها کناره‌گیری می‌کنم و میل ندارم به مجمع آنها حاضر شوم.

بسیاری از اوقات بنده شنوندگان خود را متغیر و کسل نموده‌ام، چونکه آنها را گناهکار خوانده‌ام، ولی جهت تغییر و تنفر آنان این است که به معنی گناه پی نبرده‌اند. شنوندگان محترم من تصور می‌کنند بنده بدون جهت آنها را به پاره‌ای تقصیرهای شرم‌آور و هولناک متهم می‌سازم، از این جهت از عرایض من منزجر می‌گردند. شکی نیست اگر امشب از بالای این سکو به شما بگویم همگی مقصر، دزد و جانی هستید البته بر من خورده گرفته و از عرایض متنفر می‌شوید و شاید بعضی به طوری متغیر بشوند که بالای سکو آمده مرا پایین بیندازند. بدیهی است اگر بنده مرتکب این خطا بشوم و بر آقایان محترم توهینی وارد آوردم سزاوار خشونت و تنبیه هستم. استدعا می‌کنم عرایض من باعث سوءتفاهم نشود. اگر بنده بگویم همه شما گناهکار هستید مقصودم این نیست که دزدها و قاتلین در این محفل حضور دارند.

خوب است این موضوع را قدری شرح دهیم. دزدی و قتل چیست؟ آیا جز این نیست که این دو عمل بر خلاف قوانین مملکتی است؟ شکی نیست این قبیل اشخاص قانون‌شکن در این مجلس وجود ندارند. کسی که برخلاف قانون مملکتی رفتار کند این طور لباس مثل بنده و شما نمی‌پوشد آنها به یک لباس ابلق که مخصوص محبس است ملبس هستند، چون آن طور لباسی در اینجا نمی‌بینیم پس محفل خود را از وجود آنها خالی مشاهده می‌کنم. مقصود بنده از گناه خیانت و تقصیر ملکی نیست. با این که اینها هم قسمتی از آن است، ولی جزو کوچکی از گناه شمرده می‌شوند. گناه به طور کلی تمرد و سرپیچی از فرامین و اوامر حق تعالی است. همچنان که هر مملکت متدن و قانونی دارای رسومات و قوانین است، این دنیای به این عظمت و جلال هم صاحب بسیاری از احکام و قوانین می‌باشد. مقصود مسیحیان از گناه شکستن این قوانین عمومی است. تمرد از قوانین مملکتی و انحراف از اوامر الهی خیلی با هم تفاوت دارند چون که قوانین مملکتی و احکام الهی به کلی با هم مغایراند. اینک با تحصیل اجازه از حضار محترم تفاوت این دو نوع احکام را تشریح می‌نمایم.

تخم و جوجه

مثلا موضوع قتل را ملاحظه فرمایید. قانون مملکتی در این خصوص چه حکم می‌کند. قانون حکم می‌دهد که هر کس یک نفر را کشت قاتل است. اما قانون خدایی می‌گوید کسی که برادر خود را منفور دارد قاتل است. آیا تفاوت مهم این دو حکم را ملاحظه می‌فرمایید؟ یکی کشتن واقعی را قتل می‌داند، دیگری تنفر تنها را هم قتل می‌شمارد؟ بنده جهت را عرض می‌کنم. چرا شخص هم‌نوع خود را می‌کشد؟ آیا می‌خواهد از جان دادن او تفریح کند؟ البته این طور نیست. جهت ارتکاب به قتل این است که از آن شخص نفرت می‌کند این است که نفرت مقدم بر قتل است. نفرت موجب قتل می‌شود. اگر از شخصی متنفر هستید و این بیزاری از حد بگذرد بدون شک منجر به قتل می‌شود. از دلایل

فوق چنین استنباط می‌شود که نفرت سبب و قتل نتیجه آن است. برای توضیح مسأله مثلی عرض می‌کنم. تنفر تخمی است که جوجه قتل از آن بیرون می‌آید. جوجه از بیضه حاصل می‌شود، لیکن جوجه در میان بیضه دیده نمی‌شود. آیا جوجه را در میان تخم می‌بینید؟ خیر! در میان تخم چیزی جز زرده و سفیده آن دیده نمی‌شود، اما اگر آن تخم را در زیر بال مرغی بگذارید و تا چند صبحی بالای آن بخواهد جوجه کوچکی بیرون می‌آید. برای این که جوجه از بیضه بیرون آید لزومی ندارد جوجه را قبلاً میان تخم بگذارند مثل این که حقه‌بازها کبوتری از میان جعبه بیرون می‌آورند، اما برای استخراج جوجه به هیچ وجه محتاج به این شعبده و نیرنگ نخواهیم شد.

چه کس جوجه را میان تخم گذاشته و بعد بیرون می‌آورد. گمان ندارم کسی اقدام به چنین کار جاهلانه نماید. برای این که جوجه‌ای قشنگ و زیبا داشته باشیم همین قدر لازم است که چند دانه تخم در زیر مرغی بگذاریم. در پایان این مثل به یک مبحث منطقی بر می‌خوریم، برای این که جوجه از تخمی بیرون آید باید ذرات آن در تخم موجود باشد والا اگر تخم فاقد آن ذرات باشد هر قدر مرغی بالای آن نشیند باعث اتلاف وقت می‌شود.

«زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان»

قانون لایتغیر طبیعت به ما تعلیم می‌دهد که هیچ وجودی از عدم حاصل نشده است. پس چون جوجه از تخم بیرون می‌آید مدلل می‌کند که قبلاً در جوف آن بوده است گرچه چشم ما قادر بر دیدن آن نیست. بیضه پرندگان دارای آن ذرات و جراثیم است که بدن جوجه را ترکیب می‌دهد. قبلاً گفتم که تنفر مانند بیضه‌ای است که پرنده قتل از آن بیرون می‌آید. این تخم مشوم تنفر را در زیر مرغ قرار دهید؛ یعنی در قلوب خود متمکن سازید، بعد ببینید چسان پرنده قتل از آن خارج خواهد شد. با اینکه در این مجلس امشب ما پرنده قتل دیده نمی‌شود، دلیل بر آن نیست که اثر آن هم در ما وجود ندارد. آیا این تخم تنفر را که موجب قتل می‌شود شماها در قلب خود ندارید؟ حالا سؤال دیگری می‌کنم. آیا در مدت عمر خود کسی را منفور داشته‌اید؟ آیا بخل و حسد نسبت به همگان خود نموده‌اید؟ آیا از ابتدای تولد خود تا به حال به کسی تغیر و غضب نکرده‌اید؟ متأسفانه شاید در این مجلس اشخاصی باشند که همین امروز مرتکب این گناه شده‌اند. می‌ترسم در میان ما جوانانی باشند که همین امروز با رفقا و دوستان خود جنگ و منازعه نموده باشند.

شاید خواهران عزیز بگویند ممکن است مردها این قبیل پرندگان مخوف را در قلب خود جای دهند، ولی ماها که دارای احساسات رقیق و قلوب پر عاطفه هستیم خود را حاضر به پذیرایی این نوع پرندگان نخواهیم نمود، اما خواهران محترم، با کمال معذرت می‌گویم، شما هم این تخم و میکروب گناه را در قلب خود دارید و شاید این تخم در زنان بیشتر از مردان وجود دارد. آیا نمی‌دانید که بعضی از زنان در اواسط شب شمع سوزانی به دست گرفته و در روضه یکی از خدایان برای اعدام معاندین خود دعا می‌کنند؟ مگر این مادرشوها نیستند که عروسان خود را منفور داشته به آنان ظلم می‌نمایند؟ آیا اقرار نمی‌فرمایید که بی‌مهری و بی‌محبی در میان زنان بیشتر از مردها وجود دارد؟ شاید که تخم‌ها در قلوب زنان فراوان‌تر از مردان باشد زن و مرد دارای این تخم خبیث و میکروب مذموم می‌باشند و هرگاه آنها را قدری گرم نگاه دارند پرندگان شیطنت از آنها بیرون می‌آورند. من اقرار می‌کنم که دارای همین تخم‌های شرارت‌آمیز هستم، ولی مال من فقط به شکل بیضه بوده و تبدیل به جوجه نگردیده است چون فرصت گرم نمودن آن را نداشته‌ام. اگر مجال تجربه داشتم شاید از قلب گنهکار من پرنده نفرت بیرون آمده و طیران می‌نمود. پس معلوم شد در دنیا چیزی خطرناک‌تر و مخوف‌تر از افکار زشت فاسد انسانی نیست.

نقص قوانین مملکتی

در قلوب بشری نه فقط تخم قتل موجود است، بلکه انواع تخم‌های دزدی و زنا وجود دارد. چرا کسی دزدی می‌کند؟ آیا این فقط برای تفریح است؟ این اشخاص دزدی می‌کنند، چون به دارایی مردم میل دارند و آرزو می‌برند. از این جهت حرص و طمع و میل که تخم دزدی است چقدر در میان ما زیاد است. قانون مملکتی می‌گوید: «هر کس به عمصت زنی خیانت نماید زانی است.» خدا می‌فرماید: «هر کس به زنی به چشم شهوت نگاه نماید زانی است.» قانون اعمال ظاهری و خارجی را طرف تعقیب قرار می‌دهد، ولی خدای تعالی به افکار باطنی؛ یعنی تخم، نظر می‌کند. نگهبانان مسؤول جلب پرنده‌ها می‌باشند و تکلیف شبانه‌روزی آنها این است که این پرندگان شریر را جلوگیری و توقیف کنند. البته گرفتن این پرندگان آسان نیست. آنها پر دارند و می‌پرند. بنده یک گنجشک هم نمی‌توانم بگیرم. اگر عقب آن بروم می‌پرد.

برای نگهبان هم گرفتن سایر پرندگان مشکل است. توقیف قاتلین و سارقین کار سهلی نیست. بعضی اوقات نگهبانان باید با آنها زد و خورد نمایند و جان خود را دچار خطر سازد، اما چه جهت دارد که با وجود خدمات صادقانه و مجدانه نگهبانان ما باز عده دزدها و سایر مقصرین هر روز رو به تزاید است؟ قصه معروفی را که در خصوص عدم امکان از بین بردن مقصرین مملکتی گفته شد البته در نظر دارد. ممکن است ریگ ساحل دریا تمام شود، اما تخم‌ها را بکشد، ولی تخم‌های آنها را نمی‌تواند خورد و مضمحل نماید. از این جهت وقتی که پلیس کوشش می‌کند یک پرنده را به قتل رساند صدها تخم تهیه شده و پرندگان جدید از آنها خارج می‌شوند که پلیس قادر به جلوگیری آنها نیست. اگر من ساعت شخصی را سرقت نمایم پلیس مرا به عنوان دزدی توقیف می‌کند، چونکه تخم تبدیل به پرنده شده است، ولی اگر در عوض دزدی ساعت طمع به داشتن آن نمایم تخم خبیث دزدی را در درون خود گذاشته‌ام و تا مدتی که این میل نامشروع در قلب من جای دارد و به شکل پرنده تبدیل نشده پلیس حق جلوگیری از من نخواهد داشت.

اگر من شخصی را به قتل رسانم توقیف می‌شوم، ولی تا زمانی که فقط نفرت و قصد سو نسبت به سایرین در قلب من جای دارد و مرتکب قتل نشده‌ام اگر ده هزار نفر آژان اطراف مرا احاطه کرده باشند حق دست درازی به من نخواهند داشت و قانون مملکتی قادر نیست یک تخمی را هم بشکند و بر ضد این جرایم شرارت به هیچ‌وجه قوه ندارد. با اینکه ممکن است قوانین ملکی را خیلی سخت و متین نمود، اما امکان ندارد مملکت را به واسطه قوانین ملکی پاک و منزّه نمود. چون نگهبان قادر بر خورد نمودن تخم‌ها نیست پس با چه چیز ممکن است تخم‌های شرار را خورد نمود. فقط به وسیله تشبث به قوانین الهی. قانون ملکی پرنده را می‌گیرد، احکام خدایی تخم‌ها را خورد می‌کند.

دوستان محترم، مسیحیت قوانین الهی را به ما تعلم می‌دهد و مقصود دیانت مسیح آن است که تخم‌های فساد و بداخلاقی را خورد و نابود سازد، چون اگر تخم مضمحل شود دیگر پرنده وجود پیدا نمی‌کند اگر پرنده فساد پرورش یابد و پیران کند قوانین مملکتی جلوگیری خواهد نمود ولی اگر تخم‌های شرارت گذاشته شود مسیحیت با احکام محکم آن باید آنها را نیست و نابود سازد. پس این دو نوع قانون، ملکی و ملکوتی، باید به معیت هم برای اصلاح مملکت کوشش کند تا ملت را از گناه نجات بخشند. از عرایض مفصله خود گمان دارم مسأله گناه به خوبی مبرهن گردید. حالا همه می‌دانند که گناه عمومیت دارد و گمان ندارم کسی بتواند بگوید من گناهکار نیستم یا این که تخم گناه در قلب من وجود ندارد و از کلیه نواقص مبرا هستم. عقیده من این است که تما بنی نوع بشر گناهکار هستند چون آن تخم و میکروب‌های شرارت را در افکار خود پرورش می‌دهند. من راجع به گناه خیلی با ملاحظه و احترام صحبت می‌کنم. اگر من در موضوع گناه آزاد صحبت کنم، خواهم گفت ما نه فقط دارای تخم‌های فساد اخلاق هستیم، بلکه پرنده‌های آنها را هم می‌پرورانیم. مملکت ما از این پرندگان پر است. ملاحظه کنید پرنده‌های مخوف و موحش زنا، دزدی، قتل و غیره را که در اطراف این مملکت پرواز می‌کنند چقدر زیاد هستند.

فحشا و معصیت آن

بهتر این است که در خصوص چند تا از این گناهان که در اطراف ما وجود دارند قدری صحبت کنیم. ابتدا از گناه فحشا شروع نمایم. در خصوص این معصیت زشت چه تصور می‌کنید؟ آیا مردها فقط به زن‌ها با چشم ناپاکی و شهوت نگاه می‌کنند؟ دیگر از آن تجاوز نمی‌کنند؟ به این زن‌های فاجره که به اسم فاحشه و رقاصه و یا «مترس» مسمی هستند ملاحظه فرمایید اینها کیستند و شغلشان چیست؟ من خجالت می‌کشم در این مجمع محترم صحبتی از آنها نمایم، ولی خودداری هم نمی‌توانم بکنم. آنها زن‌هایی هستند که عفت و پاکدامنی خود را به مبیاعه می‌گذارند. اینها هستند که مؤسس بدکاری و زنا می‌شوند. این زن‌ها جامعه ما را لکه‌دار و کثیف نموده جوانانی معلوم‌الحال، قلوب زن‌ها و مادرها را می‌شکنند و سعادت و قدوسیت خانواده‌های این مملکت را تمام می‌سازند. هیچ طاعت و وبایی مضرت‌تر و خانمان خراب‌کن‌تر از این مرض زشت نخواهد بود. جوانان را لکه‌دار و معیوب می‌نماید و تمام جامعه را از عالی تا دانی، از پیر و برنا، فاضل و جاهل، بدنام و رسوا می‌سازند. کدام مهمانی بزرگ در این مملکت واقع می‌شود که در آن این زن‌های قبیحه و بی‌عفت حضور نداشته و مشغول رقص و تغنی نباشند؟

حضور این زن‌های بدکار در مجالس عمومی باعث این شده است که خواتین نجیبه و عفیفه از حضور در مجالس عمومی محروم شوند. اگر بزرگان و رجال و بزرگان مملکت مرتکب این نوع قبايح شوند از جوانان چه چشم داشتی باید داشت. آنها هم ناچار تقلید خواهند نمود. پدران به واسطه نشستن و معاشرت با این زن‌ها اطفال خود را بداخلاق می‌نمایند. بعضی‌ها، این زنان بدنام را عقد نموده و بدون خجالت داخل خانواده‌های خود می‌کنند و با اطفال و عیال خود

جلیس می‌سازند. البته معلوم است به واسطه این فعل قبیح و عمل نکوهیده تقدس خانوادگی و آن عواطف زناشویی معدوم خواهد شد. شنیده‌ام حالا چند هزار از این زن‌ها در ژاپن وجود دارند و همه روزه هم به عده آنها افزوده می‌شود.

برای جوانانی که حب وطن و ترقی مملکت را در ذهن خود پرورش می‌دهند موقع مناسبی است که قیام نموده ریشه این زشت‌کاری و بی‌ناموسی را از بن براندازند. وظیفه کارگذاران و سیاسیون ما این است که برای خاتمه دادن به این اوضاع شرم‌آور و خیم اقدامات فوری نمایند. مخصوصاً از خواهران نجیب درخواست می‌کنم جنبش نمایند و یک اتحاد مقدس بر ضد این کارها تشکیل دهند. البته اگر به خوبی به تکلیف خود مطلع باشند خواهند فهمید که وظیفه آنها است از این عمل قبیح و زشت جلوگیری کنند. می‌دانم مجامع «زنان مسیحی»، «ضد مسکرات»، «انجمن عفاف» خوب کار می‌نمایند و در حقیقت زحمات عالی آنها را تحسین و تقدیر می‌نمایم، لیکن اگر آزادانه صحبت نمایم عرض خواهم نمود هنوز راضی نیستیم، چون می‌دانم می‌توانند مقاصد خود را بهتر از این انجام دهند. هنوز این خواهران به اندازه علاقه به اجرای مقاصد خود پیدا نکرده‌اند که در راه نیل به آن جان خود را فدا کنند.

دوستان من، برای این که ماها یک ملت بی‌لکه به شمار رویم مقدم بر همه چیز این است که روابط اجتماعی زنان و مردان را اصلاح کنیم. بدیهی است طوایف از خانم‌ها تشکیل می‌شود و خانه از روابط زن و مرد برقرار می‌گردد. اگر این روابط و عواطف مثل حالا معیوب و ناقص باشد چطور می‌شود منتظر خانه‌های خوب و پاک بود و اگر پاک‌فامیل‌ها غیرممکن باشد چطور ما می‌توانیم اطفال بی‌عیب و پاک پرورش دهیم؟ و اگر اطفال منزله پرورش نشوند چطور می‌شود منتظر مردان پاک نیرومند بود؟ بدون مردان امین و صدیق چگونه می‌شود یک ملت نیرومند و با افتخار تهیه نمود؟

دزدی

دزدی هم یک نوع از معاصی است. اشخاصی که شبانه به خانه دیگران رفته از اساس خانه سرقت می‌نمایند دزد نامیده می‌شوند. تصور می‌فرمایید فقط اینها دزد هستند؟ خیز اینها سارقین کوچک هستند. دزدان بزرگ به آن طریق عمل نمی‌کنند. آنها دزدی را ماهرانه و عملی به عمل می‌آورند. اغلب اینها لباس‌های خوب پویده و با نشان‌ها آراسته شده‌اند. اینها در روز روشن در ملاعام سرقت می‌کنند. در مجلس مبعوثان ما و در کابینه دولتی از این دزدها وجود دارند. آیا همین وضع در میان روسای بانک و مجلس معمول نبود که حالا هم بعضی از آنها در مجلس تشریف دارند؟ بدتر از همه، شنیده می‌شود که این فعل نکوهید در میان رهبانان سر تراشیده بعضی از مذاهب هم رواج دارد. وقتی که در قسمت جنوبی ژاپن سفر می‌نمودم شنیدم سیصد نفر از محصلین مدرسه متوسطه دولتی با هم متعهد شده و قریب یک هزار و هفتصد و پنجاه هزار کتاب از کتاب فروشی آن شهر دزدیده‌اند. ملاحظه فرمایید، شاگردان مدرسه متوسطه که ما امیدواریم پشتیبان حقیقی ملت و دولت شوند دزد و زاهرن می‌گردند. واقعا موضوع وحشتناکی است این مسأله که در روزنامه درج کرده بودند. البته اگر تمام اطلاعات دزدی در روزنامه ثبت می‌شد گمان ندارم جایی برای سایر مطالب باقی می‌ماند. مملکت پر از دزد است. از قراری که شنیده‌ام هفتاد هزار دزد در محبس عمومی محبوس هستند. بیرون محبس چند هزار نفر از بدترین دزدها وجود دارند که به لباس معمولی ملبس می‌باشند متأسفانه پرنده مذموم این عمل در تمام مملکت در طیران است.

قتل

حالا ببینیم قتل چیست؟ آیا جانی فقط کسانی هستند که مردم را با شمشیر و تفنگ می‌کشند؟ طریق دیگر برای قتل نفس وجود ندارد؟ بدیهی است اقسام دیگری هم هست. انسان به هزار قسم ممکن است مرتکب قتل شود. بنده یک قسم از قتل نفس را به عرض می‌رسانم که شاید در میان جامعه خیلی کم اهمیت باشد. فرزند عیاس و فاسق ثروت پدر را در شرب مدام و زنان تلف می‌سازد، هستی خانواده را ضایع کرده بر صحت و شرف خود صدمه می‌زند، اخلاق بدش او را در انظار لکه‌دار و پست نموده در مفاک بدبختی و بی‌شرفی سرنگون می‌نماید. حالت اسف‌آور والدین این جوان را به نظر آورید. ریش پدر از کثرت اندوه سفید گردیده و مادر با این که جوان است پیر و افتاده شده. اینها علامت چیست؟

من گمان می‌کنم که این علایم با بلندترین صدا ندا کرده می‌گویند فسق و ناهنجاری پسر عمر این پدر و مادر را

سال‌ها کوتاه نموده و شاید هم ده سال مرگ آنها را به جلو انداخته است. شاید سال‌ها قبل از انقضای حقیقی عمر به واسطه عملیات این پسر حق ناشناس در لحد جای گیرند. شاید خدای تعالی هفتاد سال عمر به آنها عطا نموده لیکن در شصت و پنج خاتمه داده است. آیا باعث مرگ والدین گردیدن مثل این نیست که آنها را به دست خود به قتل برسانند؟ آری، این است بدی عملیات آن پسر، والدین خود را در سن شصت و پنج به قتل رسانیده است. بدبختانه این نوع عملیات بد در این مملکت خیلی رواج دارد. چقدر پدرها و مادرها به واسطه اعمال زشت پسران پیش از موقع با قلبی محزون فوت می‌نمایند. آیا همین مسأله در شهر یا ده شما وجود ندارد؟ البته می‌دانید در مدارس به اطفال تعلیم می‌دهند که اطاعت والدین اولین فریضه آنها است. پس همه باید این را در نظر داشته باشند، اما افسوس تمام تعلیم مدرسه از یک گوش داخل شده و از دیگری خارج می‌شوند. بعد از اتمام مدرسه اغلب تعامل فراموش می‌شود برای این که مدارس اثر دایمی در اخلاق اطفال ندارند.

تعالیم اخلاقی بت پرستان دارای یک جنبه است

البته در همان حالی که بد اخلاقی و بی احترامی اطفال را نسبت به والدین تنقید و تکذیب می‌نمایم شایسته نشست از قسمت دیگر آن یعنی بد رفتاری و ایضا والدین نسبت به اطفال صرف نظر نماییم. از انصاف و عدالت خارج است که اولاد را در تحت سرزنش و نکوهش آوریم و قلم عفو و بخشش بر جرایم اعمال بزرگان کشیم. وظیفه سرزنش و نکوهش آوریم و قلم عفو و بخشش بر جرایم اعمال بزرگان کشیم. وظیفه من این نیست که طرفداری نمایم. عقیده من این است که روابط پدر و فرزند و قوانین اخلاقی ما خیلی جانب نگر دار و ناقص است. با این که تکالیف اولاد را نسبت به والدین خیلی سخت می‌نمایند، به هیچ وجه اهمیت قابلی به تکالیف والدین نسبت به اولاد خود نمی‌دهند. کوچکترین لغزش و سرپیچی اولاد را سرزنش و توبیخ می‌کنیم، اما قصور والدین را چشم پوشی می‌نماییم. اگر اطفال ما والدین خود را دل شکسته و مقطوع النسل می‌سازند والدین هم اطفال خود را می‌کشند و معدوم می‌نمایند. والدین اطفال خود را به قتل می‌رسانند. آیا تصور می‌فرمایید که سقط چنین یا کارهای بالاتر از آن یعنی حقه نمودن اطفال نوزاد جز نوعی از قتل است؟ شکی در آن نیست، پدر و مادری که مرتکب این عمل شنیع می‌شوند بزرگترین گناه را مرتکب می‌کردند و شاید به موجب قانون مملکتی تنبیه شوند. طریق دیگر بچه کشی هم معمول است که گرچه به موجب قانون مملکتی تنبیه ندارد، ولی خیلی ظالمانه می‌باشد.

پدران دختران بدبخت خود را می‌فروشند البته بیع و شرای دختران مشروع نیست، اما بسیاری به واسطه مال دنیا و طمع به ثروت آنها را به خانه‌های بدنام می‌فرستند. بدیهی است دوشیزگانی که قدم در این مناظر می‌گذارند در میان یک گودال کثیف می‌افتند که تا ابدالابد پاک و نظیف نخواهد شد. این فلک زده‌ها طبعاً از جامعه بیرون انداخته شده و اغلب به واسطه ابتلا به مرض سوزاک و سفلیس جهان فانی را وداع می‌گویند. عمر این دخترها به واسطه دخول در این اماکن کوتاه گردیده زندگی برای آنها مثل جهنم می‌شود. دختران مادام‌العمر بدبخت گردیده و والدین با دست‌های خود دختران معصوم خود را به این مفاک مذلت و مسکنت سرنگون نموده و با پولی که گرفته‌اند به عیش و کامرانی مشغول می‌شوند.

آیا تصور نمی‌کنید که در حقیقت این زنان و مردان ظالم و بی‌انصاف دختران بدبخت خود را به چنگال مرگ تقدیم می‌نمایند؟ بدیهی است آنها قاتل فرزندان خود هستند. نمی‌دانم این نوع والدین هنوز احساسات پدرانه و مادرانه نسبت به اطفال خود دارند. در صورتی که این نوع معامله با آنها می‌کنند آیا باز هم آنها را پدر و مادر باید خطاب نمود؟ من که از دادن این اسم شریف به آن والدین سنگدل خودداری می‌کنم. اینها شایسته آن مقام ارجمند نیستند. آنها را باید شیطان رجیم خواند، چون به گوشت و پوست این مخلوق ضعیف برای خود جشن گرفته‌اند با کمال خجلت باید گفت که جامعه ما اهمیتی به این اعمال زشت والدین نمی‌دهد و حکومت ما هنوز هم اجازه می‌دهد که این گناه بزرگ در مملکت مجربی شود. به همین اندازه هم معلمین مذهبی و اخلاقی ما کفایت نمی‌کنند (مقصود از رهبانان بت پرست است که معلوم اخلاقی خوانده می‌شوند). بلکه از والدین طرفداری نموده و می‌گویند که تکلیف قطعی دختران این است که اطاعت میل والدین را نموده و فرمایش آنها را به انجام برسانند.

قتل به واسطه الک

طریق دیگر قتل که ذکرش لازم است قتل به واسطه الک می‌باشد. مشروب‌های الکلی بدن انسانی را کاهیده و مضمحل می‌نمایند اشخاص دایم‌الخمر قلوب والدین و زن و بچه مجروح خود را می‌سازند. آنها عزیزترین افراد

خانواده خود را قبل از وقت به دیار عدم می‌فرستند. آری آنها قاتل این اشخاص هستند. شراب‌خواران نه فقط باعث مرگ خانواده عزیز خود می‌شوند، بلکه خود را هم فدای عمل زشت خود می‌نمایند، چقدر از اشخاص دایم‌الخمر که در عنفوان جوانی می‌برند و در حقیقت مرتکب خودکشی می‌شوند. ملاحظه کنید که بیع و شری و ساختن این مشروب مهلک چقدر مضر و به چه اندازه موجب خرابی مملکت می‌شود. من الکل را بزرگترین دشمن خود می‌دانم، چون پدر مرا کشت است پدر من چون مشروب استعمال می‌کرد در ایام جوانی وفات نمود. پس همان مشروب الکلی دشمن پدر کشته من است که زندگانی و آشنایی او و من غیرممکن خواهد بود و مصمم هستم که با کمال قوت در مقابل او ایستادگی نموده از او تلافی نمایم.

شاید اشخاصی در این مجلس حضور داشته باشند که مثل من مشروب باعث قتل یکی از افراد خانواده آنها شده باشد. در یکی از مجالس وقتی که من در این خصوصی صحبت می‌نمودم خانمی فریاد زد «مشروب قاتل فرزند عزیز من بود، پسر من کشته این سم قاتل گردید» در خاطر دارم که یک مرتبه ۳۶۰ نفر در نتیجه هستی یک نفر در آن واحد مردند. شاید خبری را که چند سال قبل در جراید منتشر کردند در نظر داشته باشید. در یکی از ایستگاه‌های خط آهن شمالی معاون رئیس ایستگاه به واسطه شرب خمر حرکت ماشین مخصوصی را فراموش کرده بود. پس دو دستگاه ماشین در بین راه به هم تصادف کرده و در آن واحد ۳۶۰ نفر مسافر تلف گردیدند. مشروب نه فقط جان انسان را تلف می‌نماید، بلکه خانه و هستی انسان را هم به باد فنا و نیستی می‌دهد و مملکت را خراب می‌کند. بدون شک الکل بزرگترین دشمن انسان است. دنیا باید از این سم قاتل نجات یابد. امیدوارم که هیأت ضدالکل نهضتی نموده این دشمن جنس بشر را نیست و نابود سازند. می‌دانم افراد این هیأت خوب کار می‌کنند، ولی این اقدامات کفایت نمی‌کند. ملاحظه کنید که هیأت ضدالکل در آمریکا چه کار فوق‌العاده نموده‌اند. یک ملت که جمعیتش به صد و بیست میلیون می‌رسد به کلی ساختن و استعمال مشروبات الکلی را به کنار گذاشته و خود را آسوده کرده‌اند.

اگرچه این تصمیم قوی در صحت و دارایی و اخلاق جامعه غیرقابل تصور است، زیرا که در مملکت ژاپن بیشتر از یک عشر زراعت برنج به مصرف مشروبات الکلی می‌رسد. در این قحطی برنج که مردم از کمی غذا در آه و فغان هستند یک عشر برنج مملکت که خوراک روزانه مردم است به مصرف ساختن مشروبات می‌رسد. راستی این مسأله برای مملکت عزیز ما شرم‌آور است! حالا ملاحظه می‌فرمایید که نه فقط تخم‌های گناه در قلوب مردم کاشته شده است، بلکه پرندگان بزرگ جرایم در اطراف مملکت بال و پر گشوده‌اند دنیای کنونی پر از گناه است و یک نفر هم شخص بی‌گناه در دنیا وجود ندارد.

درب دخول مسیحیت

شاید بعضی از حضار محترم بگویند: این واعظ در آنجا ایستاده و همگی ما را به گناه ملزم می‌سازد و شاید خود را آدم خوبی تصور نماید. دوستان عزیزم فقط شما را به گناه کاری متهم نمی‌نمایم. من خودم هم یکی از آن گناهکاران بیچاره هستم و شاید من بزرگترین مجرمین باشم. مگر شما نمی‌دانید ما مسیحیان آینه را به طرف دیگران نمی‌گردانیم، بلکه اول خود را در آن می‌نگریم؟ اگر شما آینه را در مقابل صورت دیگران بگیرید عکس آنها را در آینه دیده خواهید گفت صورت او خیلی دراز است، و صورت آن دیگری خیلی گرد می‌باشد، اما اگر آن آینه را به طرف خود نگاه دارید عکس خود را در آن خواهید دید. بنده پیش از اینکه به مسیح ایمان آورم و در مقابل آینه حقیقت نمای خداوندی بایستم خود را آدم خیلی خوب و نیک نفس می‌دانستم، چون به هیچ‌وجه برخلاف قوانین مملکتی رفتار ننموده و به کسی بی‌عدالتی یا ظلم نکرده بودم. کسی را فریب نداده و از اوامر والدین سرپیچی ننموده است.

اطفال خود را موافق قانون تربیت کرده و به کاری که باعث سرزنش مردم باشد اقدام نمی‌کردم. پس تصور می‌کردم که شخص خوبی هستم، اما وقتی که در مقابل خداوند عیسای مسیح زانو زدم و آینه را در مقابل روی خود داشتم خود را مردی بزه‌کار و زشت سیرت دیدم. هر نوع خطا و لغزش که از ابتدا به زندگانی خود کرده بودم در آن آینه منعکس دیدم، تخم‌ها و پرندگانی که ابدًا از آنها اطلاعی نداشتیم در اطراف خود در حرکت دیدم آن وقت دانستم چه گناهکار بزرگی هستم. آقایان عزیز، امشب من شما را برای یک تفصیر مخصوصی سرزنش نمی‌کنم. بنده هیچ یک از شما را مذمت و توبیخ نمی‌نمایم، بنده قادر بر این عمل نیستم چون شما را شخصاً نمی‌شناسم. من از تاریخ زندگانی گذشته و اوضاع کنونی شما اطلاعی ندارم این اولین دفعه‌ای است که به خدمت شما می‌رسم. چطور می‌شود

برای گناهی معین شما را سرزنش نمایم. من ابداً چنین جسارتی نخواهم کرد فقط استدعایی که از شما دارم این است که این آینه حقیقت نمای خداوندی را گرفته و در مقابل صورت خود نگاه دارید و ببینید چطور آدمی هستید. تصور می‌کنید عکس یک نفر عابد یا ملایکه را در آینه خواهید دید. خیر! دوستان من، می‌ترسم صورت شیطان رجیم و بزرگ‌ترین گناه‌کاران را ببینید. بعد از دیدن خود خواهید گفت: «وای بر من که مرد بدبختم. کیست که مرا از جسم این موت‌رهایی بخشد؟» (رومیان ۷: ۲۴). پیدا کردن گناهان و فریاد برای راه نجات درب دخول مسیحیت است. هر کسی مایل دخول به این مذهب است باید درب دخول را بیابد. برای مسیحی شدن لازم نیست کسی از محجر به بالا رود یا دیوار را خراب کند. بسیاری از هموطنان ما هستند که می‌خواهند به واسطه عبور از محجر یا گذشتن از دیوار داخل در مذهب مسیح شوند.

آنها می‌گویند: «مسیحیت برای ملت و مملکت و تشکیلاتی خانوادگی خیلی خوب است. پس من به این مذهب اقرار می‌کنم.» بسیار خوب، مسیحیت برای مملکت و مردم نافع است، اما با داشتن این‌طور عقیده کسی مسیحی نمی‌شود. شاید اهالی مملکت و یا زن و بچه شما به واسطه تشویق شما اقرار به مسیح نمایند، چون که این مذهب برای آنها نافع است، اما خود شما با داشتن این عقیده سطحی مسیحی نمی‌شوید. اگر در حقیقت می‌خواهید داخل ملکوت خدا بشوید باید اول در مقابل درب دخول مسیحیت بایستد؛ یعنی «بنگاه خود اقرار کنید و از آن توبه نمایید.» بدون این عمل داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.

گناه چرا موحش و مهلک است

فرض می‌کنیم همگی شما حالا اقرار به گناه کاری خود کرده و ملتفت می‌شوید چطور همه مردم گناهکار هستند، اما شاید بعضی بگویند: «من اقرار به گناهان خود می‌کنم و می‌دانم همه بنی نوع بشر مجرم می‌باشند، پس اگر تمام بشر خاطی و فاسق می‌باشند پس برای من تنها چه اهمیتی دارد؟ چرا باید این قدر از گناه بترسیم؟ گناه چرا موحش و خطرناک است؟ من هیچ خطری در آن مشاهده نمی‌کنم، مگر گناه فقط قصور و اشتباه انسانی نیست و آن از ضعف بشر سرایت نمی‌کند؟» برای اصلاح خط خود مگر کافی نیست از کرده خود پشیمان و نادم گردیده و کوشش کنیم که اعمال خود را بهتر نماییم؟ تکلیف ما فقط این است دیگر. لزومی ندارد بیشتر از این خود را به زحمت دچار کنیم. اگر ما اعمال زشت خود را اصلاح کنیم و رفتار ناستوده‌مان را تصفیه و مرتب نماییم، گناهان پیشین ما مضمحل و معدوم خواهد شد. مثلاً اگر قطره مرکبی در صورت یک نفر بیفتد یا در صفحه آینه جای گیرد با شستن محو و نامریی می‌شود. همین‌طور هم گناهان گذشته به واسطه پشیمانی و اصلاح زدوده خواهد شد.

دوستان عزیز من متأسفانه موضوع چنین ساده نیست. گناه به این اندازه کوچک و کم اهمیت نمی‌باشد که مثل قطره مرکب یا نقطه سیاه از عهده بیان آن برآید. این قبیل امثال قادر بر تشریح قضایا نیستند و انسان را دچار گمراهی می‌کنند. بدیهی است امثال و نمونه‌ها اغلب صحت ندارند، ولی بعضی از مردم بر خلاف آن تصور می‌کنند، زیرا مثل خود وجود خارجی ندارد و برای تشریح یک حقیقت ثابت گفته می‌شود و بسا می‌شود که امثال به طور صراحت موضوع را به مردم واضح نمی‌نماید، بلکه برعکس سو تفاهم شده و مردم را به اشتباه دچار می‌نماید. این مثل قطره مرکب یا نقطه سیاه برای بیان حقیقت گناه زمینه مناسبی برای اشتباه تهیه می‌کند. بدیهی است گناه یا تقصیر یک رشته مسایل شرعی است که کتب قانون برای آن حدودی معین نموده است.

قانون دزدی را نهی می‌کند، اما اگر شما مرتکب دزدی شدید تکلیف چیست؟ آیا قانون به این قناعت می‌کند که شما اعمال بد خود را تصحیح نمایید و از کرده پشیمان شوید؟ برعکس قانون حکم به حبس چنین شخصی می‌کند. قانون اکیدا جنایت را قدغن کرده است، اما اگر شخصی مرتکب قتل شده است قانون می‌گوید در صورتی که رفتار خود را تصحیح کند آزاد است؟ خیر! قانون حکم قتل او را صادر می‌کند. سرپیچی از هر یک از قوانین مملکتی تنبیه معینی دارد و در صورتی که آن تنبیه نباشد قانون بی‌قدر و مثر خواهد بود. اگر توقیف و تنبیه در مقابل نباشد کسی از خلاف قانون نمودن نمی‌ترسد. جهت ملاحظه و ترس مردم این است که می‌دانند اگر مرتکب خلاف شوند مجازات خواهند شد ولو این که از اعیان و اشراف باشند، زیرا اشخاص در مقابل قانون یکسان خواهند بود. اگرچه بعضی از مقصرین قانون ممکن است تا مدتی از تنبیه خلاصی یابند، ولی بالاخره هر یک از آنها باید به مجازات خود برسند. دو طریق برای اختراع تنبیه موجود است یکی به وسیله نگهبان، دیگری به واسطه محبس. اگر این دو وسیله برای اجرای تنبیه فراهم و حاضر نمی‌بود، قانون بی‌ثمر و بی‌نتیجه بوده و اسم بی‌مسمایی به نظر می‌آمد. پس معلوم شد گناه این‌طور

چیز آسانی نیست که بعضی‌ها تصور می‌کنند، زیرا دیر یا زود مرتکبین به مجازات خود می‌رسند.

تنبيه آسمانی

ممکن است باز ایراد کنند که بسیار خوب قوانین مملکتی مجازات دارند، اما قوانین آسمانی چطور است؟ آیا آنها هم تنبيه معینی دارند؟ آیا خداوند گناهکار را مثل مقصر قانونی مجازات می‌نماید؟ آیا تنبيه آسمانی مثل مجازات مملکتی فوری و مستقیم به انجام می‌رسد؟ دوستان من برای گناهکاران تنبيه فوری و خاطر جمعی در این دنیا خواهد بود و در این هیچ شکی نیست، اما ژاپنی‌ها از زمان‌های قدیم لغت تنبيه آسمانی را در میان خود داشته‌ایم. تنبيه آسمانی که از طرف سلطان آسمانی معین می‌گردد مدخلیتی با مجازات مملکتی ندارد. هر ژاپنی از تنبيه آسمانی ترسان است و هیچ کس از او خلاصی ندارد. اهالی ژاپن می‌گویند که در آسمان دام‌هایی موجود است که در نظر اول منافذ آن خیلی بزرگ دیده می‌شود، ولی بعد از قدری دقت معلوم می‌گردد که سوراخ‌های آن به اندازه‌ای کوچک است که کوچکترین ماهی نمی‌تواند از خلال آن عبور نماید. کلیه این مثال تأیید عرایض مرا می‌نماید که گناهان ما تنبيه آسمانی خواهند داشت. در کلام خدا به طور صریح مذکور است: «حتی کلام مزخرفی هم که از دهان انسانی خارج شود، در روز بازخواست از تنبيه معین خود مجزا نخواهد بود.»

بهتر این است که توضیحی چند در خصوص تنبيه آسمانی بدهم. اگر شما انسان را فقط یک مخلوق زمینی تصور می‌کنید که بعد از اختتام ایام حیات این جهانی دیگر به کلی حزو عدم می‌شود البته در این صورت نواقص کلی و بی‌عدالتی فراوان در تنبيه آسمانی موجود خواهد بود. مردمان درست‌کار همیشه در این دنیا طرف احترام و اعزاز مردم واقع نمی‌شوند و مردمان بد توبیخ و تحقیر نمی‌گردند. همیشه امانت‌کاران دولتمند و خیانت‌کاران گدا نیستند. در این دنیا نمی‌توان گفت درست‌کار خوشبخت و شریر بدبخت است. اغلب برعکس این دیده می‌شود.

تطبیق دنیا و آخرت

(کوسونوکی مشیک) را ملاحظه کنید با این که مرد جلیلی بود و تمام اهالی ژاپن هم دوستش داشتند فامیلش بیش از سه پشت برقرار نماند و به کلی از بین رفت. برعکس (اشی کاکاتکراجی) که تمام ژاپنی‌ها از دنایت طبع و زشتی سیرت او مطلع هستند به اندازه‌ای خوشبخت بود که اولاد و احفادش تا پانزده پشت در ژاپن حکومت و سلطنت داشتند. فامیل فاسق ترسی کرد و خانواده صالح مضمحل گردید. نظر به این مسایل پاره‌ای از مردم در خصوص تنبيه آسمانی و عدالت الهیه مشکوک می‌باشند. آنها عقیده دارند که مدار حکومت این دنیا در دست تصادف و قضا و قدر است و دخلی به خدای عاقل و حکیم ندارد. علمای بزرگ کوشش و حدیث کرده‌اند که این بی‌عدالتی ظاهری را به خوبی تشریح نمایند.

من خود بارها اظهارات آنها را شنیده‌ام، ولی اقرار می‌کنم که گفتار اینها مرا قانع ننموده است. تا موقعی که شما انسان را فقط یک مخلوق زمینی دانسته و برای او قیامتی قایل نیستید، ممکن نیست بتوانید این سؤال پیچیده و غامض را جواب دهید. بنده ایمان دارم که انسان زندگانی‌اش محدود به این دنیا نیست، یک زندگانی آتی و دنیای آینده هم خواهد داشت. بعد از پایان زندگانی این جهانی و به سر بردن ایام قبر، انسان داخل یک حیات جدید و زندگانی تازه می‌شود، که در هر صورت بهتر از حیات این جهانی خواهد بود. زندگانی در این دنیا سیاحتی است برای عالم دیگر. ما در این عالم مسافری هستیم که مدت سیاحت و گردش ما بیش از پنجاه یا هفتاد سال نیست و حال این که در دنیای دیگر دائمی و باقی است. آیا می‌شود این زندگانی موقتی را با آن حیات دائمی مقایسه نمود؟ عمر هفتاد سال این دنیا با زندگانی دائمی آن دنیا هیچ قابل مقایسه نیست. حیات پر مشقت این دنیا بعد از انقضای آن مانند خوابی به نظر می‌آید که نصف آن فراموش شده باشد.

عمر چون مسافرت دریاست

مقصد اصلی آمدن ما به دنیا در این حیات کنونی کامل نمی‌گردد. در این دنیا مسافرت به دنیای آتیه تحقیقی می‌نماییم. مثلاً شما به بندر (یوکاهاما) تشریف می‌برید و بلیط آمریکا گرفته به کشتی می‌نشینید. بیست روز طول می‌کشد که از اقیانوس کبیر عبور نمایید. در این مدت بیست روز دچار تجربیات گوناگون خوب و بد، خوش و نامطبوع می‌شوید. گاهی به مجلس رقص، موزیک، سینما و تئاتر یا تفریح دیگری می‌روید و به شما خوش می‌گذرد، اما در همان حال باید آماده تجربیات نامطبوع هم بشوید، ولی خواه خوش و خواه ناخوش ایام بیست روز است و به زودی می‌گذرد. وقتی

به آمریکا می‌رسید تمام وقایع کشتی را یا فراموش می‌نمایید یا جزیی از آن در نظر شما می‌ماند. نشستن در کشتی به هیچ وجه مقصود مسافرت شما نبوده است. شما بلیط نخریدید که تماشای کشتی را بنمایید. مقصود شما در کشتی نبود. شما برای چه به آمریکا می‌رفتید؟ به آمریکا برای تحصیل یا تجارت یا تفریح رفته بودید. البته یک قصدی از رفتن به آمریکا داشتید که متحمل زحمات مسافرت بیست روزه شدید. مسافرت وسیله‌ای برای نیل به مقصود است. عقیده من این است که زندگانی این دنیا مثل یک مسافرت کشتی است. روز تولد همگی ما بلیط خریده و به کشتی زندگانی داخل شدیم و حالیه در کشتی حیات به سر می‌بریم و هر یک بلیطی داریم که در پایان مسافرت ما را به بندر دنیای دائمی هدایت می‌نماید.

هر یک از ما مقداری از اقیانوس زندگی را طی کرده‌ایم. بعضی شاید به هاوایی رسیده باشند و پیرمردان امثال بنده شاید نزدیک بندر دایره طلایی هستند (مقصود از هاوایی و بندر دایره طلایی دو توقفگاه در بین ژاپن و آمریکا است). در میان این جمع شاید اشخاصی باشند که همین امشب به منزل اصلی ورود نمایند. در این خصوص چه کسی قادر بر اظهار عقیده است؟ چون که مرگ در دست خود انسان نیست. بسیاری از جوانان را امشب می‌بینیم که شاید با خود بگویند: «ما هنوز نزدیک به بندر نرسیده‌ایم. به طور حتم از بندر اخروی خیلی دور هستیم و سال‌ها در این دنیا زندگی و کامرانی خواهیم نمود. ما نباید برای رسیدن به آنجا به خود زحمت بدهیم. عجالتاً تا مدتی راحت هستیم.» دوستان جوان من اشتباه کرده‌اید. شما هم راحت نیستید. چقدرها از آشنایان و دوستان شما در عنفوان جوانی می‌میرند. خیر خیر! هیچ کس از آن دعوت اخروی معاف و سالم نخواهد ماند. شاید جوان‌ترین جوانان حاضر قبل از طلوع فجر آن ندای موعود را بشنوند و لبیک حق را اجابت نمایند. عمر خیلی کوتاه و ناپایدار است.

حیات چون چشم به هم زدن یا خوبی است. بنده وقتی که جوان بودم به خود می‌گفتم: «سفری طولانی در پیش دارم و محتاج زحمت و فکر نیستم. لزومی ندارد در خصوص دنیای آینده به خود زحمت دهم. برای این قبیل کارها وقت زیاد و فرصت فراوان است.» حالا به شصت و سه رسیده‌ام، آیا نمی‌گویند زندگانی متوسط و معمولی پنجاه سال است؟ پس من تا به حال ۱۳ سال از زندگانی معمولی بیشتر زیست کرده‌ام، اما چقدر زود این عمر سپری شده و چقدر نظر کم و کوتاه می‌آید. وقتی که به سال‌های گذشته نظر نموده و در ساعات زندگانی خود تعمق می‌کنم می‌بینم عمر انسانی مثل خوابی است و چون گذشت به نظر مانند چشم بر هم زدن است. به علاوه بعد از تمام شدن عمر قیمتی ندارد. خوب و بد، زشت و زیبا همه یکسان است. من در تاریخ حیاتم روزهای طلایی و ایام بد دیده‌ام، ولی چون گذشت روی هم رفته فایده نداشت. اشخاص پیر همیشه از گذشته صحبت می‌کنند و خیال خود را به ماضی معطوف می‌نمایند. آنها در خصوص چیزی جز اعمال و افعال گذشته صحبت نمی‌کنند. از این جهت گفتار آنها برای جوانان خوش آیند نیست چون آنها به آینه نگاه می‌کنند، اما پیران به گذشته نظر می‌نمایند. لذت واقعی عمر در گذشته نیست، بلکه در امید آتیه است و همگی ما به جانب آن زمین امیدواری حرکت و تعجیل می‌نماییم.

تخت قضاوت

انسان بعد از ورود به ساحل دنیای آتیه یک جا خواهد رفت. آیا به هر محل و به هر طرف مایل باشد می‌تواند برود؟ آیا ما در انتخاب منزل دایمی خود آزاد و مختار خواهیم بود؟ خیر! دوستان من در آنجا آزادی از ما سلب می‌شود. فقط یک محل عمومی است که بدون استئنا در آنجا باید حاضر شویم. آن محل حضور خدای عادل و رحیم است. هر کسی بعد از ورود به ساحل دنیای آتیه باید در مقابل تخت الهی حاضر شود. این مسأله دیگر از روی میل و رضا نیست؛ بلکه اضطراری می‌باشد انسان هر قدر از آزادی صحبت کند باز در دو محل اختیارش سلب شده و قدرتش از دست می‌رود. در موقع تولد و هنگام مرگ هیچ کسی اختیار از خود ندارد. چه کسی به میل خود به این دنیا قدم گذاشته و چه کسی می‌تواند محل و ساعت مرگ خود را تعیین کند؟ شما به میل خود در این شهر تولد نشده و به میل خود با دیگران به این دنیا نیامده‌اید. فقط به امر پروردگار قادر مطلق قدم به عرصه وجود نهاده‌اید و همچنین شما برای و میل خودتان از این دنیا رحلت نمی‌نمایید، بلکه به امرایی که هیچ کس را قدرت سرپیچی نیست احضار می‌شوید.

آیا سلاطین، امپراطورها و اشخاص مقتدر یا متمول قادر هستند در مقابل امر الهی دقیقه‌ای مقاومت و سرپیچی نمایند؟ وقتی که در مقابل تخت خدایی حاضر می‌شوید جزای عادلانه و پاداش زندگانی خود را در این دنیا خواهید دید. آن وقت اگر صالح و متقی باشید با شادی و مسرت به ملکوت خدا داخل می‌شوید و از لذت آن دنیای دائمی که مملو از شادی و راحتی است محظوظ می‌گردید. برعکس اگر صالح و جفاکار باشید در آتش دائمی معذب خواهید گردید.

دوستان عزیز، در آن دنیا محلی است موسوم به جهنم. مردمانی که از اوامر الهی سرپیچی نموده‌اند برای تنبیه گناهان خود به آنجا فرستاده خواهند شد. این مسأله هم در کمال صحت و واقعیت است. شاید بعضی از اشخاصی که در این مجلس حضور دارند بگویند: «گمان نمی‌کنیم دوزخی در دنیای آتیه وجود داشته باشد. جهنم چیزی است که به واسطه تخیلات و تصورات الهیون تشکیل شده و دارای حقیقت نیست. این نوع تعالیم برای پیشرفت مقصد اخلاقی است. برای این است که شخص بدکار بترسد و درستکار تشویق گردد. در این عصر علم مدنیت هر کس که باهوش باشد به وجود جهنم و بهشت معتقد نخواهد بود. این عقیده قدما و پیشینیان است.»

بسیار خوب اگر شما به دنیای آتیه عقیده ندارید من شما را مجبور به قبول آن نمی‌کنم، چون عقاید با زور پیشرفت نخواهد نمود، ولی یقین بدانید به قبول و یا انکار اشخاص، امر حقیقت دنیای آتیه کاسته نخواهد شد. اعتقاد و تفکرات مردم دخی به وجود جهنم ندارد. هر کس می‌تواند موضوعی را به طور دلخواه خود قبول یا انکار بنماید، ولی قادر بر تغییر و تبدیل آن موضوع ثابت نیست. خورشیدی که امروز در افقی مغربی مخفی می‌شود بدون شک فردا از جانب مشرق طلوع می‌نماید. این یکی از مسایل ثابت است و معلوم است، بدیهیات به میل شخصی ما تغییر پیدا نمی‌نمایند، عقاید احزاب و ملل را می‌توان تنقید و انکار نمود، لیکن حقیقت را انکار نتوان کرد. مسایل ثابت و معینه قابل مباحثه و انکار نیستند. وجود دنیای آتی هم یکی از آن مطالب ثابت و واضح است. به انکار و اقرار مردم در هستی و نیستی قیامت تغییری پیدا نمی‌شود. قبل از این که روح شما در افق زندگانی افول نماید بهشت و جهنم در مقابل شما مجسم می‌شود.

این مسأله به طوری واضح و مبرهن است مثل این که بگوییم آفتاب فردا طلوع می‌نماید. پس هوشیار باشید مبادا در وقت مرگ به جهنمی که منکر آن بودید انداخته شوید. آیا شما تصور می‌فرمایید که هیچ مملکت بدون داشتن جهنم اداره خواهد شد؟ گمان می‌کنید ژاپن عزیز ما اگر جهنم نداشت این طور امن و متری بود؟ این جهنم‌ها کجا و چه هستند؟ اینها همان محبس‌ها می‌باشند. هر کس بر خلاف قوانین مملکتی رفتار نماید، به این محبس‌ها انداخته می‌شود. بدیهی است شکستن قانون یک مملکت مانند یک اشتباه یا خطای جزئی نیست که قابل تصحیح باشد. تخطی از قوانین مملکت طغیان علیه استقلال آن است. از این جهت مرتکب شایسته است که در زندان محبوس شود.

چون یک محلی برای محبوس نمودن مقصرین داریم می‌توانیم با منیت و راحتی زندگانی نماییم. اگر در این مملکت محبس نداشتیم هر کس به میل و دلخواه خود رفتار می‌کرد. هر کسی می‌توانست قتل نماید، دزدی کند و خانه دیگری را آتش بزند و ابدا برای این اعمال شنیعه تنبیه نشود. چون آژان که آنها را تنبیه کند و محلی که آنها را توقیف نماید وجود نداشته باشد، بالاخره عاقبت یک چنین مملکت بی‌ترتیب و هرج و مرج چه خواهد بود؟ آیا می‌شود به راحتی در این مملکت زندگانی نمود. خیر! به هیچ وجه امکان ندارد. اگر جهنم زمینی؛ یعنی محبس در مملکتی نباشد تمام آن مملکت تبدیل به زندان خواهد شد و هیچ میل به زندگانی در این طور مملکت برای کسی نخواهد بود. به شرح ایضا وقتی به دنیای آتی و سرای ابدیت قدم می‌گذارید جهنمی در آنجا خواهید دید و هر کسی که برخلاف قوانین و احکام الهیه رفتار نموده است در آن دنیا مستوجب حبس خواهد بود. به واسطه داشتن جهنم ملکوت خدایی از وجود بدکاران و اشقیای مصفی بوده و مردم در خوشی و رفاهیت زندگانی خواهند نمود. تمام گناهکاران باید تنبیه ابدی گردند. این دومین حقیقت دین مسیح است.

نجات چیست

موضوع اخیر که می‌خواهم به عرض رسانم مهم‌تر از آن دو است که در دو قسمت گذشته بیان کرده‌ام. مطلب نجات اس اساس و قلب مسیحیت می‌باشد. پس امیدوارم اندکی دیگر صبر فرموده و عرایضم را به دقت گوش نمایید. با این که این قسمت اخیر مهم‌تر و مشکل‌تر از همه است، بنده جدیت می‌کنم که به قدر استطاعت خود کاملاً شرح داده و به طور وضوح بیان نمایم. مسلم است خوب ملتفت شدید که قسمت اول راجع به خدا و دوم در خصوص گناه بود و مطلب سوم درباره نجات است. نجات آزادی و استخلاص انسانی از قید گناه و مجازات آن است. چطور ممکن است انسان از گناه نجات یابد؟ به واسطه قربانی شدن مسیح در بالای صلیب. جز این طریق دیگری برای نجات متصور نیست. هر فردی از افراد بشر باید به واسطه اتکا و ایمان به قوله صلیب مسیح از گناه آزاد شود.

عقیده کفاره گناهان به واسطه شهادت عیسی در بالای صلیب بزرگترین قوانین و عقاید است. کسی که این حقیقت اساسی مسیحیت را استنباط ننماید هیچ وقت نخواهد فهمید مسیحیت چیست. مسیحیت چون تعالیم «کنفیسوس» و «من سیس» یک سلسله تعالیم اخلاقی تنها نیست؛ مسیحیت مجموعه قواعد اخلاقی نمی‌باشد، مذهب مسیح طریق نجات است. نجات همچنان که بعضی تصور می‌کنند فقط منحصر به متابعت نمودن مسیح نبوده بلکه به وسیله شهادت آن حضرت در بالای صلیب است. اینجا محل مخصوصی در دین مسیح است که ممکن است مردم به اشتباه بیفتند. بعضی تصور می‌کنند تعالیم مسیح چون انسان را منزّه می‌گرداند وسیله نجات است. این انواع اشخاص گمان می‌کنند، اگر کتاب مقدس را بخوانند و تعالیم او را فرا گیرند، احکام او را اطاعت نمایند؟ رفتار خود را تغییر داده، اشخاص صالح و درستکار گردیده نجات خواهند یافت.

این اشخاص خیال می‌کنند، با تعالیم کتاب مقدس و بنای اعمال خوب خودشان می‌توانند نجات یابند. آنهایی که امیدوارند به وسیله نماز و دعا نجات یابند خبط بزرگی کرده‌اند. ما باید نجات یابیم تا اینکه رستگار گردیم. مردمان خوب نجات نمی‌یابند، ولی نجات یافته‌ها مردمان خوب خواهند بود. اول باید به واسطه ایمان به قوه صلیب مسیح نجات یابیم. بعد به وسیله تثبیت به تعالیم او رستگار و درستکار خواهیم شد. نجات باید مقدم باشد بعد نیکو شدن کار سهلی است. صلیب مقدم بر تعالیم است. تعالیم مثل غذا می‌باشد. محافظت و صحت بدن خیلی خوب و مستلزم آن است، اما تغذیه جای دوا را نخواهد گرفت. برای معالجه مریض نباید فقط به غذا قناعت نمود، شخصی که مریض می‌شود ابتدا به طبیب رجوع می‌نماید، بعد برای تقویت مزاج و بنیه غذا و دوا صرف می‌نماید.

گناهکاران هم مرضای روحانی هستند، برای نجات از مرض روحانی باید به حکیم روحانی متوسل شد و دواى شفا دهند و نجات بخش او را خورد. این دواى نجات بخش ایمان به صلیب مسیح است. بعد از استخلاص از مرضی برای کسب قوه از تعالیم و احکام مسیح که به مثابه غذای لذیذی است، تغذیه خواهند شد. بدیهی است که هیچ کس به واسطه تعقیب تعالیم اخلاقی از مرضی روحانی که به واسطه گناه دچار شده است، نجات نخواهد یافت. در خود تعالیم قوه برای نجات از گناه نیست. ممکن است که کسی از گناهان خود توبه نماید و رفتار خود را به قدر قوره تصحیح کند، ولی امور گذشته را تغییر نمی‌تواند بدهد. مظلومی که نسبت به دیگران نموده است تلافی نمی‌تواند بکند.

عوض

یکی از قضای محکمه خلاف را فرض نمایید. مثلاً اگر بنده امشب مرتکب جنایتی بشوم فوراً توقیف شده برای محاکمه و استنطاق مرا به دادگستری می‌فرستند. اگر چنانچه قادر بر تبرئه خود نشوم و محکوم گردم محکمه، حکم بر اعدام من می‌دهد، چون آدم کشته‌ام باید کشته شوم. این مکافات تقصیر من است و باید خودم از عهده آن برآیم. حالا اگر قبل از اعدام شدن که در محبس به سر می‌برم، کتاب مقدس پیدا کرده تعالیم و فرمایشات مسیح را راجع به قتل بخوانم، از کرده خود پشیمان و نادم گردیده توبه نمایم و مصمم شوم که اعمال و رفتار خود را تصفیه کنم، در کنج زندان با حال پریشان به خود بگویم: «افسوس گناه عظیمی مرتکب شدم. دیگر بعدها مرتکب آن نخواهد شد. توبه می‌کنم، اخلاقم را تصحیح می‌نمایم و بعدها شخص خوبی خواهم شد. چون از کرده پشیمان شده‌ام و توبه نموده‌ام از

قاضی استدعا می‌نمایم که تقصیر مرا عفو نماید. من قصد دارم که اخلاق خود را تجدید و تصحیح نمایم.»

تصور می‌فرمایید چون توبه نموده‌ام قاضی از اعمال گذشته من صرف‌نظر خواهد نمود؟ آیا به من خواهد گفت: «اگر از روی راستی توبه نموده باشی و در حقیقت قصد اصلاح اخلاق خود را داری من از گناه تو صرف نظر می‌کنم و تفسیر تو را عفو می‌نمایم: به سلامت به خانه خود برو؟» دوستان من چنین امری مستبعد است. بعد از این که قاضی حکم قتل داد دیگر برای این طور مسایل نقض نمی‌تواند نماید. تفاوت نمی‌کند شخص با چه صمیمیت از اعمال سابقه توبه نماید و به چه صداقتی در صدد تصفیه اخلاق خود باشد. اگر یک نفر را کشته است، به هیچ وجه آن قتل را نمی‌تواند اصلاح نماید و تا به ابد جانی خواهد بود و تغییری در آن نمی‌تواند بدهد. از بدنامی آن خلاصی ندارد، چون آن عمل قبیح اصلاح‌پذیر نیست.

این است که ملاحظه می‌فرمایید هر تقصیر باید به تنبیه حق خود برسد، اما اگر سؤال کنید که آیا هیچ راهی برای نجات هست، خواهم گفت بلی. در زمان قدیم یک وسیله برای نجات قاتل ممکن بود. آن را عوض دادن می‌گفتند. یک نفر که دامنش از لوٹ آن معاصی پاک بود تقصیر قاتل را به گردن گرفته و در عوض او اعدام می‌شد. مثلاً در موقعی که من را کشته باشم و محکوم به قتل شوم دوست من حاضر می‌شود که تقصیر مرا متقبل شده، و در جای من بر چوبه دار آویخته شود. این فتوت و جوانمردی را فدیہ و عوض شدن می‌نامند. امروزه که تمدن بشر به مراتب بهتر از ماضی است چنین شرایط در دفتر تنبیه مقصرین ذکر نشده و عوض قبول نمی‌شود. تاریخ به ما نشان می‌دهد که در زمان قدیم خیلی از این وقایع فدیہ و عوض پیش می‌آمد. مثلاً پسر جوانمردی در عوض پدر، نوکر حق‌شناسی در جای آقا و دوست برای دوست کشته می‌گردید.

اگر پدری مرتکب قتل می‌شد و محکمه امر به اعدام او می‌داد در همان حال پسر آن شخص به حضور قاضی آمده می‌گفت: «پدر من این جنایت را مرتکب نشده جانی و مقصر من هستم. می‌توانید در عوض مرا به قتل برسانید.» به مجرد این حرف پسر فدای پدر شده و او از قید خلاص می‌شد. آری پسر مهربان فعل شنیع پدر را بر خود می‌گرفت و جان او را با خون خود می‌خرید. این دلیلی قوی برای محبت پسر نسبت به پدر خود است. آیا کسی قادر است که بزرگتر از این محبتی نماید؟ یعنی جان خود را فدای دیگری کند؟ در آن مانی که سلطنت دنیا و حکومت این کره خاکی در دست یک عده سلاطین جز که معروف به ملوک‌الطوایف هستند اداره می‌شد؟ بسیار اتفاق می‌فتاد که خانم در عوض مخدوم کشته می‌گردید و جان آقای خود را با خون خود می‌خرید. این مسأله را بهترین احساسات حق‌شناسی نسبت به آقا و ولی‌النعمت فرض می‌کنند. حق‌شناسی نیکوکاران و طاعت و انقیاد والدین دو خصلت مهم و برجسته ملت ژاپن می‌باشد. خداوند ما عیسی مسیح هم فرموده است: «محبتی بزرگتر از این نیست که شخص خود را در عوض دوستش به کشتن دهد.» در این شکی نیست که نجیب‌ترین خصلت بشر فداکاری است و کسی قادر نخواهد بود که بالاتر از آن قدمی بگذارد.

مسیح فدیہ بشر می‌باشد

اگر از نقطه نظر فدیہ و عوض به صلیب مسیح نظر نمایید و قدری در آن دقت کنید، موضوع نجات انسانی را به وسیله صلیب آن حضرت ملتفت خواهید گردید. مصلوب شدن عیسی برای قربانی نوع بشر بود. مسیح در عوض ما کشته گردید، همان‌طور که عرض نمودم همه آنها در گناه سالک هستیم و مستوجب تنبیه می‌باشیم. اگر هر یک از شما گناهی مرتکب شدید دیگر قادر بر اصلاح و مرمت نیستید. باید تنبیه آن را پیش خود هموار نمایید یا اینکه ممکن است شما از اعمال گذشته پشیمان شده و توبه نمایید و جدا در اصلاح و تهذیب اخلاق خود بکوشید باز آن توبه و پشیمانی اعمال گذشته شما را پاک نمی‌نماید آن گناه با ابدالهر بر شما چسبیده است و با صدای بلند تقاضای تنبیه می‌کند. پس چاره چیست؟ یگانه راه خلاصی از نتایج وخیم گناه همان فدیہ و عوض می‌باشد، یک نفر شخص بی‌گناه باید در عوض شما بمیرد. یک نفر باید کفاره گناه شما بشود والا نجات غیرممکن خواهد بود. درد کار در اینجا است که انسان از عهده این کار بر نمی‌آید چون خود گناهکار است. کور قادر به راهنمایی کور نیست. مجرم نمی‌تواند منجی مجرم شود. علمای بزرگ، عقلا و روحانیون ضامن گناه دیگران نمی‌توانند بشوند. کنفیسوس یکی از بزرگترین عقلای دنیا بود. بسیاری نصایح عاقلانه و احکام عالی برای ما به یادگار گذاشت، اما چون از جنس بشر بود مثل همه ماها در حضور خداوند گناهکار بود.

از این دلیل ثابت می‌شود که آن عاقل بزرگ یعنی کنفیسیوس هم ضامن گناهان ما نمی‌تواند بشود. ملاحظه کنید در تعلیم خود وقتی به موضوع بهشت و حیات آتیه می‌رسد به آزادی صحبت نمی‌کند. چون او خود انسانی بود و اطلاعاتش از محیط این دنیا خارج نبود، کنفیسیوس کاملاً ذی حق بود که از گفتن مطالبی که قادر به فهم آن نبود کناره‌گیری نماید. حالا ممکن است سؤال کنید: پس چطور می‌شود یک نفر حتی مسیح این فدیہ را به انجام رساند و قربانی تمام بنی نوع بشر از اولین تا آخرین گردد؟ آیا این گفته مقرون به عقل است که یک نفر به واسطه فداکاری خود تمام بنی نوع بشر را از اول دنیا تا آخر دنیا نجات بخشد؟ این نکته را باید خوب درک کنید که حضرت مسیح فقط انسان نیست، فقط یکی از بزرگترین عقلا و روحانیون و بزرگترین نمونه انسانیت در دنیا نیست. بعضی می‌خواهند عیسی را بزرگترین نمونه انسانیت تصور کنند، اما اشتباه کرده‌اند، چون که عیسی فوق بشر است. مقام آن حضرت بزرگتر و والاتر از بزرگترین مردم دنیا می‌باشد. مسیح پسر یگانه خداست. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. تمام اشیا توسط او ساخته شد و هیچ چیز بدون اراده او ساخته نمی‌شود.»

این دنیا به وسیله مسیح خلق شده است و انجیل تعلم می‌دهد که مسیح همان خدا می‌باشد و او همان خدایی است که آسمان و زمین را خلق نموده است. به این عالم نازل شده و انسانی گردید و در میان مردم ساکن شد، برای این مردم را از گناه نجات بخشد تا حقیقت خدا بهشت و عالم آتی را به ما تعلم دهد، چون مسیح خدا است تمام این مطالب را می‌داند. «خدا را هرگز کسی ندیده مگر پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است.» هیچ انسانی نمی‌تواند حقیقت کامل خدا را بیان نماید مگر یگانه پسر پدر. حالا ملاحظه کنید فرق غیرمحدود مابین این پسر خدا که از هر چه در آسمان و زمین است اطلاع دارد تا آن عقلای قدیم که از گفتگوی مسایل خفیه آسمانی اجتناب می‌نمودند چقدر است؟ در حقیقت تفاوت از زمین تا آسمان است. مسیح نه فقط حقیقت خدا را به ما تعلیم داد، بلکه همان زندگانی خدا را در دنیا به انجام رسانید و مثل گناهکاران بالای صلیب کشیده شد. چون مسیح خدا بود البته گناهی در او پیدا نمی‌شد. او هیچ گناهی نداشت، اما تمام گناهان ما را به گردن گرفت و برای ما فدیہ شده و در عوض ما مصلوب گردید.

پس چون مسیح همان خدای قادر مطلق است می‌تواند فدیہ بنی نوع بشر شود، برای این که خدای قادر مطلق برتر و بهتر از انسان حقیر است. از این جهت مسیح قادر بود که فدیہ کاملی برای گناهان انسانی تا به ابد بشود. پس چون مسیح در بالای صلیب برای غرامت جرایم ما کشته گردید، از تنبیه گناه نجات یافتیم. همان طور که در مثل خود عرض کردم، چون دوست من تقصیر مرا متقبل شده در عوض من کشته گردید من نجات یافتیم. اشخاصی که ایمان و عقیده به فدیہ مسیح در بالای صلیب دارند از بار گناه و تنبیه آن نجات پیدا خواهند نمود. مصلوب شدن او تلافی گناهان ما را نموده و جرایم ما را معفو داشته است. به واسطه ایمانی که ما مسیحیان به اثر فداکاری مسیح داریم ابواب جهنم به روی ما بسته گردید و از گناهانی که مرتکب شده‌ایم نجات پیدا می‌نماییم. در عوض این که به سوی جهنم کشیده شویم داخل ملکوت خدا خواهیم شد و از شادی دائمی آن متلذذ خواهیم گردید.

معاهده خون

مقصود از نجات به وسیله مسیح این بود که به تفصیل گفته شد، پس ملاحظه کنید که تعلیم مسیح ما را نجات نمی‌دهد، بلکه آن خون مسیح که در بالای صلیب ریخته شد موجب استخلاص ما می‌شود. بدیهی است بعد از این که به واسطه شهادت آن حضرت نجات یافتیم محتاج تعلیم او هم می‌باشیم، همچنان که مریضی بعد از بهبودی به وسیله خوردن دوا باید غذاهای مقوی میل نماید. متمنی است این موضوع را که مهم‌ترین قانون مسیحیت است به خوبی درک فرمایید. عیسی ما را به واسطه تعلیم و مواظبت خود نجات بخشید. حضرت مسیح فقط یک نفر واعظ و مبلغ صداقت و راستی نبود فقط نفرمود: «خوبی کنید و از بدی اجتناب نمایید.» بلکه با وجود زشت کاری و ناهنجاری ما را نجات بخشید. این کار را فقط لفظی به انجام نرسانید، بلکه عملی نمود و به واسطه ریختن خون مقدس خود در بالای صلیب آن را آشکار ساخت، این است اسرار همه مسیحیت.

این اسرار در تعلیم عالی مسیح نیست، بلکه در ریخته شدن خون اوست. البته می‌دانید در پاره‌ای از ممالک خون علامت فداکاری و استقامت در مقصد است، گاهی یک قطره خون سرخ انسان را مجبور می‌کند که تا نفس آخرین برای حفظ عهد خود کوشش نماید. در نظر دارید که ۴۷ نفر طرفداران شاهزاده اکو (یکی از شاهزادگان ژاپن) که قسم یاد کردند قصاص قتل آقای خود را از مسببن بنمایند، بعد از امضا قرار داد با خون خود آن را ممهور نموده و آن را به قرارداد خون مسمی نمودند. هر یک از این چهل و هفت نفر مصمم شدند که تا آخرین نفس در راه نیل به

مقصود جدیت نمایند و در حقیقت فردا فرد آنها برای حفظ قول خود کشته شدند.

مسیح هم برای نجات دادن روح ما از قید گناه معاهده‌ای بسته است و ماده واحد آن این است: «هر کسی به من ایمان آورد هر قدر گناهکار باشد معصیتش آمرزیده گردیده نجات خواهد یافت.» برای اعتبار این معاهده‌نامه را به خون خود مختوم فرموده است. بدین واسطه مذهب مسیح دیانت معاهده خون است و این طور هم پیروان خود را حاضر جان نثاری می‌نماید. ایمان‌داران به مسیح فقط لفظاً اقرار به عقیده خود می‌نمایند، بلکه با جان در راه آن می‌کوشند. هر کس که مسیحی می‌شود معاهده می‌نماید که در صورت لزوم جان خود را فدای مسیح نماید. مسیح تا به عین خود را امر به این عمل نموده است، می‌فرماید: «هر کس مرا متابعت می‌نماید باید صلیب خود را برداشته مرا پیروزی کند.» یعنی برای زحمت کشیدن و کشته شدن حاضر شود. متعلم باید تابع معلم باشد، اگر معلم جان خود را در راه دیگران و برای دیگران داده است شاگرد هم باید، آماده همکار کار شود. مسیحی‌ها نه این که باید فقط حاضر باشند جان خود را برای مولای خود نثار کنند، بلکه برای محبین مولای خود هم همین کار را بایستی بنمایند حتی برای مجرمین دنیا. خلاصه مسیحی حقیقی شخصی فداکاری است که راضی می‌شود برای خدمت به خدا و انسان بالای صلیب کشته بود.

روح فداکاری

من آرزو دارم که جامه ملت ژاپن دارای این روح فداکاری باشد. مردمان ما در مواقع خطر و اغتشاش در جانفشانی معروف هستند. وقتی که خطری برای وطن در پیش است همه مردم اسلحه برداشته و تا آخرین نفس جنگ می‌نمایند. این خاصیت روح فداکاری قابل هر گونه تحسین و تمجید است. امروز هر کسی اهمیت این روح شهامت و فداکاری را می‌داند. ملل در مخاطره وطن خود هیجان نشان می‌دهند. پس این روح مخصوص به ما نیست. جنگ بزرگ بین‌الملل کاملاً به ثبوت رسانید که تمام ملل متمدن در موارد خطر این روح شهامت را دارا هستند، ولی با اهمیت روح وطن‌پرستی باز مقصود من در آن نیست، روح فداکاری حقیقی آن است که انسان را مایل و حاضر کند که جان خود را برای اجرای راستی قربانی نماید، اعم از اینکه موقع جنگ یا در زمان صلح لازم گردد، خواه در مشاغل عالی دولتی باشد، خواه در زندگانی معمولی.

هر یک از زمامداران مملکت یا وکلای ملت باید حاضر باشند که در صورت لزوم برای مصالح مملکت جان خود را قربانی نمایند. هر معلمی باید برای پیشرفت مصالح روحانی ملت خود حاضر به کشته شدن باشد، والدین برای تربیت و پرورش اولاد باید فداکاری نمایند، اولاد باید برای حفظ احترام و ناموس پدر و مادر جان نثاری کند. شوهر در صورت لزوم برای زن خود قربانی شود و زن قربانی مرد گردد. آیا چه خواهیم گفت به زوجی که زوجه خود را در دست دژخیمان گذاشته تا خود را نجات دهد؟ همه مسافری کشتی متوقع و منتظر هستند که ناخدای کشتی برای سلامت و نجات مسافرین جان خود را قربانی نماید. اگر در موقعی که کشتی خراب می‌شود ناخدا قبل از مسافرین از سفینه خود خارج شود، به او چه باید گفت؟

به عقیده من بهترین و مشعشع‌ترین قسمت اخلاق در دنیا روح فداکاری است. پس آرزو می‌کنم هموطنان من دارای این روح بوده نه فقط برای مصالح خود بلکه برای منافع دنیا کوشش نمایند. ژاپن امروزه نباید تنها برای خود یا ترقی شرق اقصی زندگی کند، بلکه در صحنه زندگی باید دنیا را در نظر گیرد. برای این که ملت ژاپن دارای این حس شوند، باید مذهب فداکاری داشته باشند؛ یعنی ما باید پیرو دیانتی باشیم که با خون معتقد آن مختوم و مهور شده باشد. این ادیان معمولی برای این کار نتیجه‌ای ندارد. شاید بدانید، بنده سال‌ها در سرتاسر این امپراطوری گردش کرده راجع به سیاست و اقتصاد و معارف و تشکیلات اجتماعی کنفرانس می‌دادم، اما امروز تمام آن مطالب را کنار گذاشته و در فواید آن مذهب مختومه به خون مسیح در عرض و طول ژاپن وعظ می‌نمایم، من فعلاً چیز دیگری را جز عیسی مسیح و صلیب او برای هموطنانم لازم نمی‌دانم و به آن هم تلقین نمی‌کنم، زیرا به عقیده من چیزی در تمام آسمان و زمین یافت نمی‌شود که انسان را از عقوبت گناه نجات بخشد.

هیچ قوه‌ای قادر بر آن نیست که بشر را از یک مخلوق خشن و خودخواه به یک انسانی فداکار مبدل نماید، یگانه راهی که می‌تواند ملت ژاپن را به مردمانی فداکار و خادم تبدیل نماید مذهب مسیح است که با خون مختوم شده است. شاید یکی استفسار نماید، آیا مسیحیت در حقیقت این نوع اشخاص را پرورش می‌دهد؟ به راستی این طور قوه‌ای در دین

مسیح موجود است؟ آیا روح فداکاری در مسیحیان بیشتر از بت پرستان می باشد؟ بلی! مسیحیت در مدت ۱۹۰۰ سال که از عمرش می گذرد این مسأله را ثابت نموده است، هیچ مذهبی بیشتر از دین از دست دشمنان سختی ندیده و مصیبت نکشیده است، هیچ یک از ادیان به قدر دیانت مسیح شهدا نداشته است.

وقتی که مسیحیت در مبادی امری در امپراطوری روم شایع گردید رومی ها با قساوتی فوق العاده با آنها رفتار می نمودند. قرن ها مومنین مسیح را با سخت ترین طریق به هلاکت می رسانیدند. آنها را زنده آتش زده در جلوی شیر و درندگان می انداختند و مصلوب می نمودند. قرن ها مومنین مسیح را با سخت ترین طریقی به هلاکت می رسانیدند. آنها را زنده آتش زده در جلوی شیر و درندگان می انداختند و مصلوب می نمودند. رومی ها با جدیت تمام برای خاموش نمودن مسیحیت اقدام نمودند، ولی به مقصود نرسیدند. اذیت و زجر آنها روز به روز قوت مسیحیت را بیشتر نمود و پیروانش را زیاده تر کرد، خون شهدا سنگ پایه و اساس کلیسای امپراطوری گردید.

در همین مملکت هم در ایام سلطنت سلسله (تکوکاوا) مسیحیان در سختی بوده و مصیبت های زیاد دیدند، بیشتر از دو قرن که این سلسله در ژاپن حکمرانی می نمودند مسیحیان را به بدترین وجهی اذیت می کردند. می گویند در محلی چندین گودال برای زنده به گور کردن مسیحی ها کنده بودند، در این گودال مؤمنین به مسیح را تا گلو خاک نموده بعد جلادها با اره آنها را تهدید می نمودند و به آنها می گفتند: ای مسیحیان آیا این دیانت عیسی را ترک می نمایید تا اینکه از گور نجات یابید یا اینکه در ایمان خود پایدار بوده و مایل بر آن می شوید که سر شما را با این اره قطع نماییم؟ به این طریق تمام آن بیچارگان را آزار می نمودند، ولی بر تعجب آن جلادهای سنگدل افزوده، چون می دیدند هیچ یک از آنها از تهدید تس نمی ترسند. آنها می گفتند: سر بریدن را به کناره گیری از دیانت مسیح ترجیح می دهیم، چون که آن حضرت برای نجات ما در بالای صلیب کشته گردید، پس آن بیچارگان یا مسیحاگویان با آن خفت کشته می شدند. بسیاری از خواتین در میان این مومنین شهید شدند. بدیهی است زنان طبعا ضعیف هستند درد را بیشتر از مرد حس می کنند، معذک این زنان ضعیف شیر صفت آن مرگ مخوف را تحمل نموده با روی گشاده مقدم مرگ را گرامی می داشتند.

قدرت صلیب

حضار محترم جهت این شجاعت و بی باکی را چه می دانید؟ این پایداری و جرات از کجا به ظهور رسید؟ با کمال قوت قلب عرض می کنم یگانه منبع این شجاعت و شجاعت همان صلیب مسیح است. صلیب مسیح ضعفا را قوی، اشخاص جبون را شجاع و زنان کم دل را بی باک می نماید. اگر به طور صحیح مقصود صلیب مسیح را بدانید به وساطت آن بر هر چیز غلبه خواهید نمود، در حقیقت صلیب مسیح توانایی برای نجات است، هر قدر شخص شرور و قسی القلب باشد، اگر آن محبت پاک و بی آلاشی که مسیح در بالای صلیب به عالمیان نشان داد حس نماید، قلب سنگش چون موم نرم شده و به وسیله مسیح مردی تازه می شود. این نوع مواقع را که حالا اشخاص به زودی تغییر پیدا نموده است من خیلی در نظر دارم.

وقتی یک نفر برای کشتن شخصی اسلحه برداشته و به مقصد می رفت در بین راه به یکی از مجالس مسیحیون رسید چند دقیقه داخل شده در گوشه ای نشست، واعظ در خصوص محبت عیسی در وقت مرگ صحبت می نمود، اثر قوه محبت مسیح قلب آهنین او را از جای کنده و به طوری او را متأثر کرد که فوراً ششلولی که در جیب داشت به یک سو انداخته به گناه خود معترف گردید و پیرو مسیح گردید، بعد از آن در عوض کشتن انسان به فکر نجات او افتاد و در خدمت به خلق امر حق را اجابت نمود (زیرا که ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لیکن نزد ما نجات یافتگان قوت خداست)، قدرتی در صلیب مسیح هست که نه فقط گناه کار آن را از عقوبت گناه نجات می بخشد، بلکه آنها را از پنجه اقتدار گناه خلاصی بخشیده و در مسیح شخص تازه ای می شوند. جهت این کار چیست؟ چون می دانید صلیب مسیح تجلیات و اکتشافات کامله الطاف خدایی است، چون خدا این قدر دنیا را دوست داشت که پسر یگانه خود را فرستاد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. می دانید محبت قدرت است، عشق هر چیز را مغلوب می کند، هیچ قوه ای در دنیا بر او فایق نمی آید، او بر هر چیز غالب است، قلوب سخت ستمکاران و ظالمان را نرم رقیق می نماید.

دکتر یوسف نی‌شی‌ما

برای توضیح قوه محبت و استیلاي آن در نرم نمودن قلوب انسانی می‌خواهم سرگذشتی بگویم که از ذکر آن کمال خرسندی را دارم، گمان دارم همه حضار مجلس می‌دانند که اولین رئیس دارالفنون «دشی‌شا» در شهر کیوتو جناب دکتر یوسف نی‌شی‌ما بودند، این شخص جلیل‌القدر یکی از سه مریبان بزرگ عهد بی‌بی (مدت سلطنت امپراطور سابق ژاپن) به شمار می‌رود، من افتخار می‌کنم که هر سه این دانشمندان بزرگ را می‌شناختم، ولی بیشتر از همه مرا با دکتر یوسف رابطه دوستی برقرار بود. من در ابتدای تأسیس مدرسه دشی‌شا در جزو محصلین بودم و بعد از فراغت از تحصیل به امر جناب دکتر یوسف نی‌شی‌ما به سمت معاونت ایشان منتخب شدم و تا موقع مرگ آن استاد بزرگ افتخار خدمتگذاری او را داشتم، نظر به معاشرت طولانی با دکتر مشارعلیه بنده می‌توانم ادعا نمایم که از دقیق حالات و اخلاق او مطلع بودم. دکتر یوسف نی‌شی‌ما شخص بزرگ و جلیل‌القدری بود، ولی علو مقام او در درجه معلومات با این که قوه فکریه او نبود، دکتر معزی‌الیه در شمار نویسندگان زبردست یا ناطقین شیرین زبان نمی‌آمد و هیچ کتابی از خود به یادگار نگذاشته است. دکتر یوسف به واسطه اخلاق نیک و محاسن پسندیده خود حایز مقام ارجمندی گردید، او دارای یک قلب پاک و مملو از محبت و یک شخصیت بزرگی دارا بود، شاگردانش را چون اطفال خود دوست می‌داشت، معلمی مهربان بود و علو مقام او بیشتر از محبتی بود که نسبت به شاگردان و متعلمین خود می‌نمود.

مرئی حقیقی

به عقیده من هر معلمی باید دارای این خاصیت بوده باشد والا با فقدان عاطفه نسبت به شاگردان خود و علاقه مفرط به تعلیم قادر بر آن نخواهد بود که جوانان را تربیت نماید. معلوم است معلم باید اطلاعات علمی داشته و برای هدایت و راهنمایی شاگردان خود دارای قوه متفکره باشد. مختصراً کسی که معلم می‌شود باید فکور و فاضل باشد چون بدون این دو امتیاز نمی‌تواند معلم حساسی شود، ولی با داشتن این دو خصلت باز چیزی کم دارد. معلم باید شاگردان خود را مانند برادر و اطفال خود عزیز و گرامی دارد والا قادر بر تحمل بار سنگین معلمی نخواهد بود، اگر معلمی علاقه به معارف ندارد و فاقد محبت استاد و شاگردی است بهتر این است از معلمی کناره‌جویی کرده مشغول کار دیگری شود.

محتاج به بیان نیست که ما وقتی اطفال خود را به مدرسه می‌گذاریم آنها را تسلیم اراده معلمین می‌کنیم. از آقایان معلمین خواهش می‌نمایم که برای حفظ حیثیات ملی این اطفال خام و بی‌تربیت را اشخاصی نافع و کاردان نمایند. بعضی تصور می‌کنند که بهتر بود اطفال را در خانه نگاه داشته و والدین خود به شخصه عهده‌دار تدریس آنها می‌شدند، اما این کار قدری مشکل است، چون والدین نمی‌توانند عهده‌دار این کار شوند، پس از معلم خواهش می‌نمایند که این زحمت را متقبل شود. معلمین این زحمت مهم را بر عهده گرفته مردان و زنان وطن‌خواه پرورش می‌دهند، پس چون معلم عهده‌دار یک قسمت مهم از کار والدین است باید دارای همان عاطفه و مهر پدری هم باشد، بدون وجود محبت چطور می‌توانند این کار را عهده‌دار شده و به خوبی به انجام رسانند؟

شاید بفرمایید معلمی این‌طور که خیال می‌کنید کار سختی نیست، کار معلم همین است که قسمتی از معلومات و اطلاعات علمی خود را به شاگردان بیاموزد، بنای انسانیت و تعلیم اخلاق حسنه از تکالیف معلمین نیست، بیشتر از انتقال معلومات از معلمین امروزه توقع دیگر داشتن بی‌مورد و زیادی است. بسیار خوب اگر معلمین راضی هستند معلومات خود را در مقابل جزئی اجرت بفروشند، من عم عرضی ندارم، متأسفانه دیده می‌شود که بعضی همین کار را می‌کنند اگرچه ظاهراً به عمل خود اقرار نمی‌نمایند. این روزها معلمینی در میان ما وجود دارند که معلومات خود را برای نفع جزئی به مبیاعه می‌گذارند و متأسفانه این نکته برای مملکت جز ضرر نتیجه ندارد.

بالعکس اگر قصد معلمین ما این است که وظیفه ابویت را به عهده گرفته اطفال خردسال ما را مردان صحیح‌العمل و زنان عقیفه و وطن‌خواه تربیت نمایند، در تقدم باید آن احساسات و عواطف پدری را در خود تولید نمایند. مرحوم دکتر یوسف نی‌شی‌ما دارای این محبت حقیقی بود و در تاریخ حیات خود چند مورد را در نظر دارم که بلا اراده این محبت و مهر آشکار گردید. وقتی که یکی از ما از یک پیشامد مدرسه دلتنگ و کسل می‌شدیم، بر حسب عادت خدمت رئیس مدرسه رفته از گرفتاری و زحمت خود شکایت می‌نمودیم. آن مرد بزرگ همیشه با خوش‌رویی ما را می‌پذیرفت و چون شروع به صحبت می‌نمودیم پرتو حضور او دشواری را بر ما آسان می‌نمود و مثل یخی که از پرتو

آفتاب تبدیل به مایع شود، ما هم در حضور او نرم و خاضع می گردیم، چشم‌های این رئیس بزرگ دارای اثری بود که هیچ کس قادر بر تحمل و مقاومت آن نبود.

وقتی در زمان ریاست دکتر نی‌شی‌ما، نقار و دوییت سختی مابین معلمین و متعلمین مدرسه، دشی‌شا، روی داد و بالاخره منجر به یک هیجان و شورش سختی گردیده اوضاع مدرسه به کلی به هم خورد، محصلین اعتصاب نمودند رئیس به اقسام مختلف در استرضای خاطر طرفین کوشش نمود، ولی موفق به صلح نگردید، چون راه علاج از هر سو بسته گردید برای اجرای آخرین علاج مصمم گردید، برای اعاده آرامش چاره جز این نبود که به طور افراط عمل نموده و مسببین اغتشاش را از مدرسه بیرون کند. یک روز صبح موقعی که معلمین و شاگردان در اتاق نماز اجتماع نموده بودند، رئیس با عصایی در دست وارد اتاق گردید، حضار تعجب‌کنان می‌گفتند: «چرا رئیس عصا به دست گرفته است؟» بعد از دخول به اتاق در مقابل حضار ایستاده چنین گفت: آقایان! خیلی متأسفم که این نوع بی‌نظمی در مدرسه مشاهده نمایم این توهینی است نسبت به دشی‌شا، اما چون این اتفاق روی داده ناچار هستیم یک نفر با افرادی را که مسؤول این کار هستند مجازات نمایم پس بنده امروز مسبب را تنبیه می‌نمایم. بدیهی است همه منتظر بودند رئیس مدرسه قاید شورشیان را تنبیه نماید، اما رئیس صحبت خود را قطع ننموده گفت: «اما آقایان من نمی‌توانم هیچ یک از محصلین یا معلمین را مسؤول این اغتشاش بدانم، پس مقصر کیست؟ اگر نه معلم و نه شاگرد مسؤول این کار باشد پس کی مسؤول خواهد بود؟ بنده در حضور شما عرض می‌کنم کسی که کلا مسؤول اغتشاش کلیه دشی‌شا است همان مدیر او یوسف نی‌شی‌ما خواهد بود، مدیر موظف است مدرسه خود را اداره نموده منظم نگاه دارد.

حالا مدیر مدرسه دشی‌شا از حفظ انتظامات مدرسه کوتاهی نموده و به واسطه قصور در انجام تکالیف خود موجب اغتشاش مدرسه شده است. این اغتشاش نه فقط باعث بدبختی متعلمین و زحمت معلمین گردیده بلکه توهین بزرگی به مؤسسه مدرسه وارد آورده است. تمام اینها به واسطه سوی تدبیر مدیر در اداره مدرسه می‌باشد، پس کلیه مسؤولیت‌ها در گردن او است، او باید اذعان نموده تنبیه شود.» بعد از اتمام این صحبت عصا را در دست راست گرفته و دست چپ خود را باز نگاه داشته با تمام قوت شروع به زدن نمود و مکرر در مکرر در کف دست خود بنواخت. به طوری چوب بر دست خود می‌زد که بالاخره چوب سه تکه شده و از اثر ضربت خون از دست آن مرد بزرگ جاری گردید، تمام مدرسه را بهت و حیرت فرا گرفت، کی می‌توانست این منظره را تحمل نماید؟ یکی از شاگردان بلااختیار به جانب رئیس دویده فریاد کرد: «ای معلم من، استاد عزیز من» این فریاد بهت شاگردان را به یک هیجان حیرت‌انگیز بدل نمود همه با صدای بلند شروع به گریه نمودند.

منظره قابل دیدن و غریب بود، خون از دست رئیس جاری بود، تمام اجزای مدرسه گریه می‌کردند. چرا دکتر یوسف نی‌شی‌ما خود را تنبیه نمود؟ آیا او مقصر بود؟ آیا عیبی در اختلاق او بود که شایسته عذاب باشد؟ این شخص دارای عاطفه که قلبش مملو از مهر پدری نسبت به شاگردانش بود و با کمال صداقت شب و روز برای سعادت مدرسه در زحمت بود چه تقصیری داشت؟ ابدا در او تقصیری نبود، زیرا او طرف احترام و محبت تمام اجزای مدرسه بود. شورش شاگردان به هیچ وجه علیه او نبود، علیه معلمین مدرسه بود تمام مدرسه اطلاع داشتند که مدیر داخل در این شورش نیست. پس چرا با نداشت تقصیر خود را در حضور محصلین و معلمین تنبیه نمود، محتاج به بیان نیست، کلیه اجزای مدرسه دانستند که رئیس قربانی شاگردان خود گردید. شاگردان می‌دانستند از قوانین مدرس تخطی نموده‌اند و شخص مقصر باید تنبیه شود مجازات مقصرین یگانه چاره حفظ انتظامات بود. پس رئیس مکلف بود که آنها را تنبیه نموده از مدرسه خارج نماید و جز این چاره‌ای نداشت، اما دکتر نی‌شی‌ما فقط مدیر نبود که تنها ریاست مدرسه را دارا باشد، بلکه او در منافع شاگردان دخیل و به منزله پدر حقیقی آنها بود و چون اطفال خود آنها را دوست می‌داشت.

چطور می‌توانست اطفال خود را حتی برای تنبیه هم که باشد چوب بزنند؟ از این جهت در میان دو آتش محبت و عدالت واقع گردیده بود و عاقبت محبت غالب آمده مصمم گردید برای نافرمانی آنها تنبیه شود و برای سرپیچی آنها زخم‌دار گردد و مجازات گناه آنها را بر گردن خود گیرد و با تنبیه خود جراحات و نقار آنها را التیام دهد. به واسطه این عمل محبت‌آمیز قلوب شاگردان خاطی به کلی تغییر کرد، آنها دیگر شورشیان دیروز نبوده بلکه امین و خاضع‌ترین شاگردان مدرسه بودند. شنیده می‌شد که به خود می‌گفتند: «اگر مدیر مدرسه این‌قدر ما را دوست دارد که با هر نوع از مصایب و زحمات کناره نمی‌گیرد، آیا تکلیف ما نیست که او را از دل و جان دوست بداریم؟»

ماها باید جان‌های خود را در مورد لزوم نثار یک چنین شخصی جلیل‌القدر بنماییم. آری برای مردمان خوش نیست که دارای محبت واقعی هستند، گاهی می‌شود که اشخاص حاضر به مردن خود خواهند شد. شاگردان یاغی به یادگار این واقعه حیرت‌انگیز عکس برداشتند، سه تکه چوب معهود را در بالای میزی گذاشته و همه دور آن اجتماع نموده بودند. زندگانی مدرسه فوراً تغییر نمود، اختلاف بین معلمین و شاگردان محو گردید. آن بدبینی به خوش‌بینی تبدیل شد. احساسات محبت‌آمیز مدیر مدرسه تمام مدرسه را تکان داده و به یک شکل جدید و متجانس تغییر داد. مدرسه تولد تازه یافت و دبستان جدیدی شد، نظام قدیم برقرار گردید، قوانین مرعات شد و افتخارات مدرسه بیشتر از پیش گردید و ماها همه قوه محبت را مشاهده نمودیم.

دکتر نی‌شی‌ما فطرتاً فصیح‌الکلام نبود، لیکن اغلب در هنگام موعظه رقت می‌کرد و گریه می‌نمود. این اشکها خود موعظه مؤثری بودند و همه ما را به هیجان می‌آوردند، ولی این وعظ بی‌صدا که با خون‌آلود شدن دست مدیر انجام یافت مؤثرترین و قوی‌ترین موعظه آن استاد بزرگوار بود. دوستان من تصور می‌فرمایید دکتر نی‌شی‌ما از کجا این قلب پر از محبت را به دست آورده بود؟ این دستور فدیہ دادن را چه کسی به او تعلیم داده بود؟ البته آن را از صلیب مسیح یاد گرفته بود من او را خوب می‌شناختم، به صلیب مسیح ایمان داشت نه فقط ایمان داشت، بلکه کوشش می‌نمود خودش صلیب را بر دوش گیرد و این موضوع چوب خود، اثر صلیب را نشان داد. به عقیده من مسیحی خوب نه فقط باید ایمان به مسیح مصلوب داشته باشد، بلکه خود برای صلیب شدن آماده باشد. ما همه باید تابع مولای مصلوب خود باشیم، البته لزومی ندارد آن طور که دکتر نی‌شی‌ما نمود ما به همان طریق عمل نماییم، بلکه حاضر باشیم که بر حسب پیش آمد روزگار صلیب را بر دوش گیریم، مسیحیت مذهب محبت است و نمونه کامل آن در صلیب مسیح دیده می‌شود. موضوع حضرت مسیح و قبول گناهان اهل دنیا و مردنش در بالای صلیب در عوض ما گناهکاران نمونه تظاهرات و تجسم محبت خدایی می‌باشد. این محبت کامل تاکنون هم قلوب سخت اهل دنیا را نرم و مجذوب می‌نماید.

صلیب و دار

البته همه ترتیب صلیب نمودن را می‌دانید. در مملکت ژاپن می‌گوییم فلان شخص را دار کشیدند، اما این دار کشیدن از مصلوب ساختن زمان مسیح تفاوت کلی دارد. در این مملکت ترتیب مصلوب نمودن این بود که شخص محکوم را با ریسمانی بالای چوبی صلیب مانند می‌بستند بعد از آن مامورین از هر طرف بدن او را سوراخ می‌کردند. البته بستن صلیب و سوراخ نمودن بدن با نیزه منظره‌ای موحش است، لیکن مضروب فوراً آسوده می‌شود. کسی که بدنش مشبک شود و نیزه خورد فوراً هلاک می‌شود با آن که درد و زحمت زیاد است، لیکن چند دقیقه‌ای بیش نیست، اما ترتیب صلیب در زمان مسیح این طور نبود در آن زمان مقصر را قبل از مصلوب ساختن برهنه نموده شلاق می‌زدند، این شلاق‌های رومی از چند تیکه چرم ساخته شده بود که در قسمت آخر هر یک تکه از دندان فیل نصب بود. این کار فقط برای این بود که درد شلاق زدن را سخت‌تر نماید، بعد از شلاق خوردن مقصر را مجبور می‌کردند صلیبی که در بالای آن مصلوب می‌شد بر دوش گرفته به صلیب‌گاه ببرد.

در آن محل لباس او را بیرون آورده او را بالای صلیب قرار می‌دادند بعد دست‌های او را باز نگاه داشته به چوب مسیح می‌نمودند، چون که شخص نه فقط بر صلیب بسته می‌شد، بلکه میخ کوب می‌شد. میخ‌های بلند که مخصوص این کار بود با چکش در کف دست او کوبیده می‌شد. بعد از دست شروع به میخ کردن پاها می‌نمودند، گاهی می‌خ را بر دو پای مقصر می‌کوبیدند، ولی اغلب پاها را میخ می‌کردند که سنگینی بدن بالای آن میخ‌های جانگداز بیفتد. تفاوت دیگر صلیب نمودن ما با آنچه در زمان مسیح بود این است که شخص فوراً با نیزه کشته می‌گردد، اما در زمان مسیح شخص فوراً با شمشیر و نیزه کشته نمی‌شد، بیچاره محکوم در بالای صلیب آویزان می‌ماند تا اینکه با سخت‌ترین عذابی هلاک شود. آیا هیچ سوزن به دست شما فرو رفته است؟ آیا زیاد درد ندارد؟ پس ملاحظه فرمایید چه اثری خواهد داشت، اگر مسیح بر دست انسانی فرو رود. ممکن است درد و المی که به واسطه آن رفتار ظالمانه احداث می‌گردد به خیال آورد؟

این صدمه را به قدری طول می‌دادند که از تحمل خارج شده و شخص مصلوب فریاد می‌کرد: «مرا بکشید و از این زحمت خلاص نمایید.» اگر با نیزه یا شمشیر بر مصیبت او خاتمه می‌دادند مرحمت و انسانیت بزرگی کرده بودند. در این روزها کسی این کار را نمی‌کند. مقصود از مصلوب نمودن کشتن نبود، بلکه زحمت و زجر دادن بود، بدین واسطه

مصلوب بیچاره را این قدر در بالای صلیب می گذاشتند تا با مشقت تمام جان را تسلیم می نمودند. بعضی اوقات مصلوب چند روز با درد و الم به سر می برد، مرگی سخت تر و صعب تر از مردن در بالای صلیب نمی باشد. کشتن با نیزه و آتش فوراً به انجام می رسد. کشتن به وسیله دار زدن فوری است، ولی مردن در بالای صلیب به طرز ایام قدیم زجر دادن و ممتد نمودن درد و الم است.

دوستان من وقتی که می گوئیم: عیسی مسیح در بالای صلیب جان داد، مقصود این است که او به این مرگ طولانی و دردناک جان را تسلیم نمود. البته ما نمی دانیم چه مصایب روحانی آن وجود شریف در بالای دار تحمل نمود، یقیناً زحمات و صدمات روحانی آن حضرت بزرگترین صدمات بود، لیکن این از عهده فهم ما خارج است ما قادر بر آن نیستیم که اثرات واقعی مصایب روحانی آن حضرت را درک نماییم، اما آلام جسمانی او را به آسانی می فهمیم، بلکه اگر بخواهیم حس خواهیم نمود. فقط برای ما کافی است که بدانیم مسیح این مرگ سخت را برای خاطر ما تحمل نمود که ما را از گناه نجات داده و از صدمات دائمی آن خلاصی بخشد، عیسی گناه کار نبود تقصیری در او نیافتند، ولی آن حضرت گناهان ما را بر خود قرار داده و به وسیله قربانی کردن خود ما را از مرگ نجات بخشید، این است معنی نجات، امیدوارم کاملاً مقصود را درک فرموده باشید.

توبه

چند دقیقه پیش عرض کردم که دکتر نی شی ما به واسطه مجروح ساختن دست خود شاگردانش را از تنبیه حقه ای که مستوجب بودند نجات بخشید. وقتی که این حکایت را شنیدید معلوم بود که از این ماجرا متأثر شدید، دیدم بعضی گریه می نمودند، بنده از رقت قلب آقایان به واسطه کار معلم خود از همه تشکر می نمایم. گمان می کنم هیچ یک از حضار شخصاً دکتر نی شی ما را نمی شناسند، این واقعه در ۳۵ سال قبل اتفاق افتاده و به علاوه شاید شما با مدرسه دشی شا رابطه نداشته باشید، آن محبت حقیقی که معلم عزیز من در آن مورد نشان داد، حتی امروز هم قلوب مردم را نرم و متأثر می سازد اشخاصی که هیچ او را نمی شناسند مغموم می شوند، بدون شک این یکی از خواص محبت است. دوستان عزیز دکتر نی شی ما که فقط دست چپ خود را آن قدر ضربت زد که قدری خون آمد و متحمل جزیی زحمت شد، هر کجا ذکری از این کارش می شود، سامعین متأثر شده اشک آنها جاری می شود.

کاری که خداوند ما نمود به این آسانی نبود، فقط دست خود را به واسطه چند ضربت چوب محروح ساخت، مولای ما مصلوب گردید، در بدترین حالت او را به صلیب میخ نمودند. دست و پای نازنین آن حضرت با میخ سوراخ گردید، تاجی از خار بر سر مبارکش نهادند، از اثر شلاق رومیان تمام بدنش مجروح گردیده و خون جاری بود. حضار محترم اگر از شنیدن جزیی جراحات دکتر نی شی ما قلوب شما متأثر گردیده و اشک می ریزید، پس از جراحات و آلام گوناگون منجی خودتان که نه فقط برای جمعی محصل بیگانه بر خود هموار کرد، بلکه برای خاطر من و شما شهید گردید چه خواهید کرد؟ مسیح کشته شد که ما را از زحمات گناه و ابتلایات نجات بخشد. البته می توانید برای رضایت آن حضرت اشک بریزید و اگر به تفکر در صلیب مسیح نگاه نمایید، اشک شما جاری خواهد شد، اما گریه نمودن کفایت نمی کند و ثمری ندارد، چون مسیح مرد تا شما را از گناه خلاصی بخشد، دوستان عزیزم بیاوید از گناه توبه کنید و دعوت نجات مسیح را به وسیله صلیب قبول فرمایید، با خون او پاک و مصفا شوید و یک دفعه دیگر چون فرزندان عزیز به سوی پدر آسمانی برگردید. این است نجاتی که به واسطه مردن مسیح در بالای صلیب برای ما مهیا گردید.

برای مسیح تصمیم بگیرید

دوستان من امیدوارم بعد از این صحبت مفصل همگی فهمیدید که مسیحیت چیست و هر کسی چه تکلیفی نسبت به او دارد:

- ۱- باید به خداوند حقیقی حی واحد ایمان بیاورید.
- ۲- اقرار به معاصی خود نموده توبه نمایید.
- ۳- به فدیة گردیدن مسیح در بالای صلیب عقیده داشته و به اثر قوه قربانی شدن آن حضرت ایمان آورید باید آن حضرت را نجات دهنده خود دانسته و مصمم شوید در حیات و ممات پیروی نمایید.

یک نکته دیگر این که کسی که مسیحی می شود نباید فقط به اسم باشد، بلکه باید عمل هم داشته باشد، هر مسیحی باید در حیات روزانه خود دارای آن روح فداکاری مسیح در بالای صلیب باشد و به علاوه در مدت عمر خود صلیب را

بر دوش حمل نماید. باید حاضر باشد جان خود را در راه هموطنانش نثار نماید. من کوشش نمودم که مطالب لازمه را به خوبی شرح دهم حالا اگر مطالبی که عرض نمودم به خوبی فهمیده‌اید و میل دارید مسیحی بشوید همین ساعت موقع مناسبی است که در خصوص آن حضرت تصمیمی اتخاذ فرمایید. بنده به هر یک از حضار یک کارت تصمیم‌نامه بندی می‌نمایم و اگر در حقیقت قصد کرده‌اید مسیحیت را دین خود انتخاب نموده و عیسای مسیح را تا دم مرگ چون خداوندگار و ارباب خود پیروی نمایید، متنی است اسم خود را در آن کارت بنویسید، آدرس کامل خود و نام کلیسایی که می‌توانید عضو آن شوید، در آن ذکر فرمایید. البته برای شما خیلی لازم است که مرتباً به یک کلیسا تشریف برده و بیشتر از این از تعلیمات مذهب مسیح اطلاع یابید. عرایض امشب بنده فقط اطلاعات ابتدایی از دیانت مسیح بود، نباید به همین مختصر قناعت نمود باز هم در کنه و اعماق مسیحیت جستجو و استعلام نمایید و برای داشتن اطلاع کامل درباره خداوند مهربان به کلیسا روید. خداوند امشب تصمیمات شما را متبارک فرماید.